

Submit Date: 6 April 2025

Revise Date: 4 June 2025

Accept Date: 18 June 2025

Publish Date: 5 July 2025

# The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

## Human Rights Guarantees of Good Governance

Zohreh Nakhaei<sup>1</sup>, Seyed Mehdi Asghari\*<sup>2</sup>, Behrouz Behboudian<sup>1</sup>

1. Department of Law, Zah.C, Islamic Azad University, Zahedan, Iran.

2. Assistant Professor, Department of Law, University of Birjand, Birjand, Iran.

\* Corresponding Author's Email: smasghari@birjand.ac.ir

### ABSTRACT

In the contemporary era, the concept of "good governance" has replaced the traditional notion of absolute sovereignty by emphasizing responsibility, transparency, and accountability in relation to human rights. This article, using a descriptive-analytical approach, examines the characteristics of good governance from the perspective of international law and human rights. Findings indicate that states must uphold their international human rights obligations by adhering to the principles of good governance, including the rule of law, citizen participation, and social justice. This shift in perspective has led to a transformation in the concept of sovereignty and strengthened international oversight mechanisms. In the field of international law, as in other areas, good governance is not considered an independent or self-sufficient principle but is instead founded upon other values and principles. Within this field, good governance is based on four key pillars: the rule of law, accountability, participation, and transparency. Although other components of good governance have also been identified in the context of international law, it is in the light of the existence and realization of these four primary components that additional aspects of good governance—such as anti-corruption and effectiveness—can manifest and evolve. This study, written with a descriptive and analytical method, aims to explore the role of good governance in realizing human rights. The results demonstrate that the four components—rule of law, accountability, participation, and transparency—are all intrinsically related to human rights and are universally recognized within the international human rights system. Therefore, the concept of good governance in the realm of international law has been effectively integrated under the umbrella of human rights. Human rights provide a strong legal basis for good governance in international law and have rendered it binding upon the subjects of this legal system. With respect to the possibility of realizing good governance in international law, there is little doubt concerning the feasibility of achieving participation, accountability, and transparency. However, since international law is not entirely independent from politics, the potential for fully establishing the rule of law within this legal system warrants further contemplation. The notion of good governance brings together the values of rule of law, accountability, participation, and transparency under a unified concept, allowing each to contribute its capacities to overcoming the barriers faced by the others.

**Keywords:** *good governance, human rights, rule of law, transparency, accountability, participation*

How to cite: Nakhaei, Z., Asghari, S. M., & Behboudian, B. (2025). Human Rights Guarantees of Good Governance. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 3(2), 1-27.



تاریخ ارسال: ۱۷ فروردین ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱۴ خرداد ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲۸ خرداد ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۱۴ تیر ۱۴۰۴

## دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

### تضامین حقوق بشری دولت به زمامدار

زهره نخعی<sup>۱</sup>، سید مهدی اصغری<sup>۲\*</sup>، بهروز بهبودیان<sup>۱</sup>

۱. گروه حقوق، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران.

۲. استادیار، گروه حقوق، دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران.

\* پست الکترونیک نویسنده مسئول: smasghari@birjand.ac.ir

#### چکیده

در دوران معاصر، مفهوم دولت به زمامدار با تأکید بر مسئولیت پذیری، شفافیت و پاسخگویی در برابر حقوق بشر، جایگزین نگرش سنتی به حاکمیت مطلق شده است. این مقاله با رویکرد توصیفی-تحلیلی، به بررسی ویژگی‌های دولت به زمامدار از منظر حقوق بین‌الملل و حقوق بشر می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهد که دولت‌ها باید با رعایت اصول حکمرانی خوب، از جمله حاکمیت قانون، مشارکت شهروندان و عدالت اجتماعی، به تعهدات بین‌المللی خود در زمینه حقوق بشر پایبند باشند. این تغییر نگرش، تحول در مفهوم حاکمیت و تقویت نظارت بین‌المللی را به همراه داشته است. در عرصه حقوق بین‌الملل همانند سایر عرصه‌ها به زمامداری یک اصل مستقل و قائم به ارزش خویش نیست. بلکه بر اصول و ارزش‌های دیگری استوار است. در این عرصه به زمامداری بر اصول و ارزش‌های چهارگانه حکومت قانون پاسخگویی مشارکت و شفافیت مبتنی شده است. البته برای به زمامداری در عرصه حقوق بین‌الملل مؤلفه‌های دیگری نیز برشمرده اند اما در پرتوی وجود و تحقق این چهار مؤلفه اصلی سایر مؤلفه‌های به زمامداری نظیر عدم فساد اثر بخشی.... امکان تجلی و تکامل پیدا خواهند کرد. این پژوهش با روش توصیفی و تحلیلی و با هدف نقش به زمامداری در تحقق حقوق بشر نگارش شده است. نتایج نشان می‌دهند که هر چهار مؤلفه حکومت قانون، پاسخگویی، مشارکت و شفافیت مفاهیمی حقوق بشری هستند. که در نظام بین‌المللی حقوق بشر به صورت فراگیر به رسمیت شناخته شده اند. بنابراین مفهوم به زمامداری در عرصه حقوق بین‌الملل، تحت سر فصل حقوق بشر به خوبی پذیرفته شده است. حقوق بشر برای به زمامداری در در عرصه حقوق بین‌الملل، محمل حقوقی محکمی ایجاد نموده و عامل الزامی شدن آن برای تابعان این نظام حقوقی شده است. در خصوص امکان تحقق به زمامداری در عرصه حقوق بین‌الملل حداقل در مورد سه مؤلفه مشارکت، پاسخگویی و شفافیت تردید چندانی وجود ندارد اما از آنجا که حقوق بین‌الملل، کاملاً مستقل از سیاست نیست در خصوص امکان استقرار حکومت قانون در این نظام حقوقی، جای تأمل بیشتری وجود دارد. اندیشه به زمامداری ارزش‌های حکومت قانون، پاسخگویی، مشارکت و شفافیت را در زیر چتر یک مفهوم جمع آورده تا از ظرفیت‌های هر یک از آن‌ها برای رفع موانع دیگری استفاده نماید.

**کلیدواژگان:** به زمامداری، حقوق بشر، حاکمیت قانون، شفافیت، پاسخگویی، مشارکت

نحوه استناددهی: نخعی، زهره، اصغری، سید مهدی. و بهبودیان، بهروز. (۱۴۰۴). تضامین حقوق بشری دولت به زمامدار. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۳(۲)، ۱-۲۷.



به زمامداری در واقع پاسخی به بحران زمامداری در عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی بود. عرصه حقوق بین‌الملل نیز یکی از عرصه‌های زندگی اجتماعی است که با بحران زمامداری مواجه می‌باشد حقوق بین‌الملل جدید که حیات آن با تصویب منشور ملل متحد، آغاز شده از بدو تولدش با مسئله جنگ میان اسرائیل و فلسطینی‌ها مواجه بوده است. علی‌رغم آنکه این جنگ در کنار نقض مداوم حقوق بشر هزینه‌های بسیار سنگینی بر جامعه بین‌المللی تحمیل نموده حقوق بین‌الملل هر چند از دامنه و شدت آن کاسته اما هنوز موفق به حل آن نهایی نشده است صدها میلیون نفر از مردم جهان همچنان اسیر فقر بیماری‌های مسری و کمبود امکانات بهداشتی و رفاهی اولیه می‌باشند اما حقوق بین‌الملل در حد انتظار موفق به بسیج نیروها و امکانات موجود برای رهایی آن‌ها نشده است در دارفور سودان تمامی زمینه‌ها و مبانی حقوقی و اخلاقی برای اقدام حقوق بین‌الملل در حل بحران فراهم است اما حقوق بین‌الملل تاکنون از اقدام اساسی ناکام مانده است. در این موارد دو هدف حقوق بین‌الملل یعنی تأمین صلح و امنیت بین‌المللی و تضمین حقوق بشر در مقابل هم قرار گرفته اند. در این مورد حقوق بین‌الملل که مانند هر نظام حقوقی دیگر هدف نهایی اش تأمین سعادت نوع بشر است خودش موجب نقض گسترده حقوق بشر شده است (Salehi, 2018). به زمامداری، تلاشی آگاهانه برای ایجاد تکان در بنیان‌های حیات اقتصادی و سیاسی جامعه بین‌المللی با هدف افزایش کیفیت زندگی بهتر و انسانی و تعدد عرصه حق انتخاب است. بنابراین تلاشی با این کیفیت نمی‌بایستی محدود به جوامع داخلی بشود بلکه بایستی در سطح جامعه بین‌المللی و از مجرای حقوق بین‌الملل دنبال شود زیرا حقوق بین‌الملل چارچوبی برای اقدام دسته جمعی در رویارویی با چالش‌های مشترک است. ذکر اوصاف به زمامداری در عرصه حقوق بین‌الملل همانند ذکر اوصاف دموکراسی امری

ساده است. اما آیا اندیشه به زمامداری در این عرصه اندیشه‌ای عملی و تحقق پذیر است یا مانند اندیشه دموکراسی پیاده نمودن آن در عرصه حقوق بین‌الملل با موانع اساسی روبرو می‌باشد؟ در جامعه بین‌الملل که میدان عمل حقوق بین‌الملل است هنوز پدیده‌های دولت جهانی و شهروندی جهانی شکل نگرفته اند که بتوان از مجرای آن‌ها دموکراسی را پیاده نمود. امکان برگزاری انتخاباتی سراسری برای برگزیدن مسئولین نهادهای بین‌المللی نیز منتفی است. دموکراسی، فضائل و پیامدهای مثبت بسیار دارد ولی ساختارها و مبانی فعلی جامعه بین‌المللی راه پیاده نمودن دموکراسی در عرصه حقوق بین‌الملل را سد نموده‌اند (Rajabi, 2023).

برخی، حکمرانی را به مثابه سیاست‌های بنیادین می‌دانند که هدفش تنظیم و مدیریت قواعد حوزه‌های سیاسی است که در آن، دولت و کنشگران جامعه مدنی در تعامل با یکدیگر، تصمیمات و قواعد لازم الاجرائی را اتخاذ می‌کنند. این قواعد شامل: قوانین اساسی، قوانین عادی، عرف‌ها و غیره است که می‌تواند شکل‌گیری و اجرای تصمیمات را تحت تأثیر قرار دهد. با توجه به آرمان دموکراتیک، این مدل از حکمرانی خوب، سه مؤلفه عمده را مطرح می‌کند و ارزیابی هر یک از آن‌ها، ماهیت هنجاری حکمرانی را در موارد تجربی تعیین می‌کند. بایستی گفته شود که مؤلفه‌های حکمرانی خوب با اهداف حقوق شهروندی سازگار است. احترام به حقوق بشر و شهروندی همسو با برنامه‌های حکمرانی خوب می‌باشد (Irvin & Stansbury, 2004).

از سوی دیگر حقوق بشر را شاید بتوان مجموعه‌ای از حق‌ها و امتیازات تک تک افراد در جامعه تعریف کرد و فرد انسانی به اعتبار انسان بودن و در رابطه با هم‌نوعان خود و قدرت حاکم از آن برخوردار می‌گردد. حقوق بشر گاهی مبین حقوق‌فردی همانند: حق حیات، حق آمد و رفت و... است. این حق در خلأ شکل نمی‌گیرد، بلکه انسان به دلیل حضور در جامعه می‌تواند آن را

در مورد حقوق بشر نیاندیشیده بودند. در عین حال، میثاق جامعه ملل طی مواد ۲۲ و ۲۳ خود، و همچنین با نقش مهمی که جامعه ملل در کمک به اجرای معاهدات پس از جنگ جهانی اول ایفا کرد، در زمینه حقوق بشر نیز مؤثر بود. می توان اثرگذاری جامعه ملل در بین‌المللی کردن حقوق بشر را در سه عنوان "نظام قیومیت"، "معیارهای بین‌المللی کار"، و "نظام اقلیت‌ها" خلاصه کرد (Mirabbasi, 2009).

از این اسناد می توان چنین برداشت نمود که تخطی و تخلف از برخی قواعد بین‌المللی حقوق بشر، بیشتر متوجه دولت‌ها است تا اشخاص یا گروههایی از اشخاص. عباراتی که از آن‌ها بیشتر در تدوین و تنظیم میثاقها و اسناد حقوق بشر استفاده شده عبارتند از: دولت‌های عضو متعهد می‌شوند تا حق معینی را رعایت کرده و به آن احترام گذارند؛ تا آن را اجرا کنند؛ تا آن را با وارد کردن در حقوق داخلی تضمین کنند؛ تا از هرگونه نقض آن از رهگذر راهکارهای بازدارنده ممانعت نمایند. حتی به نظر می‌رسد قاعدههایی از نوع عهدنامه بین‌المللی راجع به "محو هرگونه تبعیض نژادی" که در آن تصریح شده "هر کس" حق دارد بدون هرگونه تبعیضی از هر امکان یا هر گونه خدماتی که برای عموم در نظر گرفته شده استفاده کند، از صلاحیت‌های دولت‌های عهدنامه باشد. از این رو می توان گفت، اسناد بین‌المللی حمایت از حقوق بشر که هر یک دارای سامانه‌ای برای نظارت بر عملکرد حاکمیت‌ها هستند، اساساً بر دولت‌های دارای حاکمیت به عنوان مرکز ثقل مدیریت اجرای اصول و قواعد حقوقی متمرکز می‌گردد (Irvin & Stansbury, 2004).

حقوق بشر، حقوقی جهانی است، زیرا این حقوق، حق طبیعی و مسلم هر عضو خانواده بشری است و هر فرد بشر، در هر کجا با هر نژاد، زبان، جنس یا دین که باشد، از این حقوق بهره‌مند است و لازم نیست انسان این حقوق را کسب کند جهان شمولی به معنای جامعه شناختی آن، یعنی مقبولیت جهانی یا اینکه حقوق از

درخواست و مطالبه نماید. حق مسکن و آموزش را امروزه در حقوق عمومی بخشی از حقوق بنیادین فرد می‌نامند که مستقل از تابعیت دولت و ناشی از طبیعت انسان به حساب می‌آید و با حیات انسان آغاز می‌گردد (Zamani, 2012). به همین دلیل حقوق بشر را مترادف با حقوق بنیادین و اساسی بشر می‌دانند. زیرا از آغاز حیات خود بر روی کره خاکی به آن حقوق نیازمند است. جامعه بین‌المللی ناگزیر از انتخاب میان دو واقعیت حقوقی است یکی وضعیت فعلی و نابسامان جامعه بین‌المللی و نظام حقوقی این جامعه یعنی حقوق بین‌الملل. دیگری بازاندیشی در تمام حوزه‌های حقوق بین‌الملل بر مبنای اندیشه به زمامداری برای خروج از وضعیت نابسامان کنونی و انتظام هر چه بیشتر رفتار تمامی دولت‌ها، سازمان‌ها و اشخاص در جامعه بین‌المللی انتظامی در جهت توسعه و سعادت همگانی و پایدار با توجه به مباحث مطروحه مسئله اصلی پژوهش حاضر تضامین حقوق بشری دولت به زمامدار می‌باشد.

### جهان شمولی حقوق بشر

ورود حقوق بشر از حوزه صلاحیت دولت‌ها به حوزه روابط بین‌الملل حاصل حرکت‌هایی است که پایه‌های آن را می‌توان در معاهدات ۱۶۴۸ از نابروک و ۱۸۷۸ برلین دانست. در این معاهدات بر حمایت از حقوق مذهبی و حقوق اقلیت‌ها تأکید شد... (Rasekh, 2005). بین‌المللی شدن حقوق بشر در قرن بیستم، با امضای قرارداد حمایت از اقلیت‌ها تحت نظر جامعه ملل صورت گرفت. در بسیاری از معاهدات صلح پس از ۱۹۱۹ سیستمی جهت حفاظت از حقوق اقلیت‌ها مورد پذیرش واقع شد. با تأسیس جامعه ملل به حقوق زنان و کودکان توجه شد و نظام قیومیت جامعه ملل نیز به نوعی جزو حقوق بشر محسوب شد (Zakerian, 2002).

البته حمایت بین‌المللی از حقوق بشر چندان مورد قبول جامعه ملل قرار نگرفته بود و تنظیم کنندگان میثاق جامعه ملل به طور جدی

موجب این سند بین‌المللی با آگاهی کامل خود را متعهد و ملتزم نمودند؛ که اجرای یک سری حقوق و آزادی‌های اساسی را تضمین و تکریم نمایند در مفاد این میثاق و مطابق آن (ماده ۲۸ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی)، یک کمیته حقوق بشر تشکیل گردید تا تدابیر و تصمیمات کشورهای عضو میثاق را گزارش نماید. این کمیته تقریباً حالت بازوی اجرایی میثاق را در اجرای مفاد حقوق بشری خود دارد، و به موجب آن اعضای میثاق ملتزم و متعهد به تعهدات خود و تدابیر و تصمیمات کمیته حقوق بشر می‌گردند. طبق ماده‌ی یک این پروتکل اختیاری میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، هر دولت عضو میثاق که به عضویت پروتکل اختیاری در آید، صلاحیت کمیته حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در رسیدگی به شکایات مطروحه علیه خود را می‌پذیرد. براساس ماده ۲ پروتکل؛ شکایات می‌توانند توسط یا از جانب افراد یا گروهی از افراد که در قلمرو صلاحیتی دولت عضو پروتکل قرار داشته و ادعا می‌کنند که قربانی نقض یکی از حقوق مندرج در بخش دوم و سوم میثاق توسط یک دولت عضو شده‌اند، مطرح گردند. پذیرش این شکایات از سوی دولت‌ها در پروتکل مذکور گامی مهم، در شفافیت و پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری و حکومت قانون است که این موارد خود از عناصر مهم حاکمیت مطلوب به شمار می‌روند، در اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است از آنجا که شناسایی حیثیت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال ناپذیر آنان، اساس آزادی و عدالت و صلح را در جهان تشکیل می‌دهد عدم شناسایی و تحقیر حقوق بشر منتهی به اعمال وحشیانه‌ای گردیده است؛ که روح بشریت را به عصیان واداشته و ظهور دنیایی که در آن افراد بشر در بیان عقیده، آزاد و از ترس و فقر فارغ باشند، به عنوان بالاترین آمال بشر اعلام شده است. در اعلامیه حقوق بشر تمام حقوق بنیادین و آزادی‌های اساسی تضمین شده است این اعلامیه یکی از مهمترین اسناد بین‌المللی حقوق بشر است که پایه اصلی

اراده و تصمیم عام بین‌المللی ناشی شده باشد و به عبارتی منبع حقوق، جهانی باشد حقوق بشر با تصویب و لازم الاجرا شدن منشور ملل متحد، تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و معاهدات گوناگون، که در سطح جهانی و منطقه‌ای بسته شده، مورد پذیرش دولت‌ها قرار گرفته اعلامیه جهانی حقوق بشر، همه اعضا را به آن متعهد کرده است مجمع عمومی، این اعلامیه را به عنوان معیار موفقیت مشترکی برای همه اقوام و ملت‌ها معرفی کرد و از همه کشورهای عضو سازمان و کلیه ملل درخواست کرد تا شناخت و رعایت مؤثر حقوق و آزادی‌های مندرج در آن را ترویج و تامین کنند. جهان شمولی و نسبی‌گرایی حقوق بشر مقدمه در تمام اسناد بین‌المللی راجع به حقوق بشر اعم از جهانی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، محتوای جهان شمولی آن‌ها مسلم فرض شده است.

### حقوق بشر و آزادی‌های اساسی

جهان، بعد از سال ۱۹۵۴، با شیخ دکترین حقوق بشر روبرو شد؛ دکترینی که بعضی‌ها را، اعم از وزیر یا دیپلمات، منقلب کرد یا در وضع دشواری قرار داد و بعضی دیگر را به جنب و جوش واداشت و به هیجان آورد. اصولاً هدف از تشکیل سازمان ملل متحد خود دغدغه رسیدگی به حقوق بشری آزادی‌های اساسی را به دنبال دارد یکی از اصلی‌ترین شاخص‌های حکمرانی خوب ایجاد امنیت و نظم است و در کنار آن احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی. این دو مورد مهم در ماده یک منشور ملل متحد مورد تأکید قرار گرفته. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی هم یکی از سنگ بناهای حاکمیت مطلوب است که مفاد حقوق بشری آن به امضاء قاطبه‌ی کشورهای دنیا رسیده و به اجرا آن متعهد گردیده‌اند (Mirabbasi, 2009).

در سال ۱۹۶۶ در راستای حاکمیت مطلوب که نهادهای مختلف سرگرم تقویت مناسبات خود برای دستیابی به این مهم بودند به

“کنفرانس جهانی وین” در سال ۱۹۹۳ در عمل، به رغم همه شعارها، همچنان نقش حقوق مدنی و سیاسی بسیار جدیتر و تحمل‌ناپذیرتر از سلب مستقیم و گسترده حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تلقی می‌شود. در این باره بررسی روند تحولات و روابط میان این دو دسته از حقوق ضروری نیست.

در سال ۱۹۴۸، جامعه بین‌الملل، وابستگی متقابل و تقسیم‌ناپذیری همه حقوق بشر را با تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر مورد تأکید قرارداد. اعلامیه در قالب یک سند واحد، حقوق مدنی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و حتی حق توسعه (ماده ۲۸) را در برمی‌گیرد. پس از سال ۱۹۴۸ جامعه بین‌الملل کمتر بر مبنای وابستگی متقابل و تقسیم‌ناپذیری حقوق بشر تصمیم گرفت؛ زیرا تعداد زیادی از معاهدات بین‌المللی حقوق بشر تدوین شدند که یا حقوق مدنی و سیاسی را در برمی‌گیرند و یا حقوق اقتصادی و اجتماعی را و این معاهدات همچنین سازوکارهای مجزا و متفاوتی را برای مراقبت‌های بین‌المللی برقرار می‌کنند. این پروژه که با هدف تدوین یک سند بین‌المللی حقوق بشر با تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر آغاز شده بود در ۱۹۶۶ منجر به دو میثاق حقوق بشر مجزا با سازوکارهای مراقبتی متمایز گردید.

در دهه ۱۹۹۰ مجدداً شاهد نو زایش رویکرد مبتنی بر وابستگی متقابل و تقسیم‌ناپذیر بودیم. گامهایی برای تقویت سازوکارهای بین‌المللی به منظور حمایت از حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برداشته شد. کنفرانس جهانی وین برای حقوق بشر، در سال ۱۹۹۳، یکپارچگی چارچوب هنجاری حقوق بشر را مورد تأکید قرار داد. همه حقوق بشر، جهانی، تقسیم‌ناپذیر، دارای وابستگی متقابل و به هم پیوسته هستند. جامعه ملل باید با حقوق بشر در تمامی جهان به شیوه‌های عادلانه و برابر، با منزلت یکسان و با تأکید همانند رفتار کند. در عین حال که باید اهمیت ویژگی‌های ملی و منطقه‌ای و سوابق مختلف تاریخی و فرهنگی مدنظر قرار گیرد. وظیفه

دو میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی قرار گرفته است. این سه سند بین‌المللی مهمترین اسنادی هستند که حاکمیت مطلوب بر پایه آن مطرح گردیده و استوار است و قاطبه کشورها به اصول آن ملتزم شده‌اند.

### حکمرانی خوب و حقوق بشر

حقوق بشر را شاید بتوان مجموعه‌ای از حق‌ها و امتیازات تک تک افراد در جامعه تعریف کرد و فرد انسانی به اعتبار انسان بودن و در رابطه با هم‌نوعان خود و قدرت حاکم از آن برخوردار می‌گردد. حقوق بشر گاهی مبین حقوق‌فردی همانند: حق حیات، حق آمد و رفت و... است. این حق در خلأ شکل نمی‌گیرد، بلکه انسان به دلیل حضور در جامعه می‌تواند آن را درخواست و مطالبه نماید. حق مسکن و آموزش را امروزه در حقوق عمومی بخشی از حقوق بنیادین فرد می‌نامند که مستقل از تابعیت دولت و ناشی از طبیعت انسان به حساب می‌آید و با حیات انسان آغاز می‌گردد (Zamani, 2012).

به همین دلیل حقوق بشر را مترادف با حقوق بنیادین و اساسی بشر می‌دانند. زیرا از آغاز حیات خود بر روی کره خاکی به آن حقوق نیازمند است. برخی دیگر بر این باورند که حقوق بشر معیار ماهوی حکمرانی خوب است. یکی از مباحثی که معمولاً در باب حقوق بشر بیان می‌شود، این است که حقوق اقتصادی و اجتماعی، همچون خودفرا جایگاه درجه دوم دارد. وقتی که از حقوق بشر بحث می‌شود، معمولاً حقوق مدنی و سیاسی مدنظر است. حکومت‌های غربی که بشر و حقوق بشر را در اهداف سیاست خارجی خود قرار می‌دهند، منظورشان حق آزادی بیان، شکل حق دادخواهی و حق ادعاهای علیه دولت است، نه حق دستیابی به منابع زیست‌شرافتمندانه یا مراقبت‌های بهداشتی و فقرزدایی. پارادایم ذهنی ما نیز عموماً در باره نقش حقوق بشر، شکنجه یا سر به نیست شدن توسط دولت است نه مرگ کودکان به خاطر سوءتغذیه یا امراض قابل پیشگیری. به تعبیر بیانیه صادرشده در

برخی، حکمرانی را به مثابه سیاست‌های بنیادین می‌دانند که هدفش تنظیم و مدیریت قواعد حوزه‌های سیاسی است که در آن، دولت و کنشگران جامعه مدنی در تعامل با یکدیگر، تصمیمات و قواعد لازم الاجرائی را اتخاذ می‌کنند. این قواعد شامل: قوانین اساسی، قوانین عادی، عرف‌ها و غیره است که می‌تواند شکل‌گیری و اجرای تصمیمات را تحت تأثیر قرار دهد. با توجه به آرمان دموکراتیک، این مدل از حکمرانی خوب، سه مؤلفه عمده را مطرح می‌کند و ارزیابی هر یک از آنها، ماهیت هنجاری حکمرانی را در موارد تجربی تعیین می‌کند. بایستی گفته شود که مؤلفه‌های حکمرانی خوب با اهداف حقوق شهروندی سازگار است. احترام به حقوق بشر و شهروندی همسو با برنامه‌های حکمرانی خوب می‌باشد (Irvin & Stansbury, 2004).

ارتباط دو مفهوم به زمامداری و حقوق بشر از دیدگاه‌های گوناگونی مطرح گردیده است. در قسمت مربوط به مولفه‌های به زمامداری گفتیم که در برخی از دیدگاه‌ها حقوق بشر و معیارهای آن از مولفه‌های حقوق بشر به شمار می‌آورند اما دیدگاه‌های کاملاً مخالف نیز وجود دارند که حقوق بشر و به زمامداری را ناسازگار میدانند این اختلاف در دیدگاه‌ها به تفاسیر گوناگون از به زمامداری مربوط است بسته به این که استفاده کنندگان از این واژه چه مفهومی از آن را مد نظر دارند ارتباط آن با حقوق بشر میتواند متفاوت باشد. آنچه که مسلم است می‌توان بین مفهوم کاربردی به زمامداری نزد اعطا کنندگان کمک مالی و همین مفهوم از دیدگاه تحلیلی تفکیک قائل شد. به این ترتیب میتوان ارتباطهای مختلفی را بین این دو تفسیر از به زمامداری با حقوق بشر متصور شد. در این قسمت ابتدا دیدگاه‌های کاربردی به زمامداری و حقوق بشر و تفسیر آنان از به زمامداری آورده میشود و سپس دیدگاه‌های تحلیلی و ارتباط بین آن دو ذکر می‌شود. اعطا کنندگان کمک‌های مالی حقوق بشر و به زمامداری را در راستای یکدیگر و تسهیل کننده هم می‌دانند ادعای آنان این است که برنامه‌های به زمامداری

دولت‌ها این است که صرف نظر از داشتن نظامات سیاسی اقتصادی و فرهنگی متفاوت، همه حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین را ترویج و از آنها حمایت کنند.

دموکراسی، توسعه و احترام به حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین دارای وابستگی مقابل هستند و با همدیگر مستحکم می‌گردند. دموکراسی، مبتنی بر خواست مردم است که به صورت آزادانه برای تعیین نظام‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شان و مشارکت کامل آنها در تمامی جنبه‌های زندگی شان اظهار می‌شود. در چنین بستری، ترویج و حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین در سطح ملی و بین‌المللی باید کلی باشد و اجرای آن به هیچ قید و شرطی وابسته نباشد. جامعه بین‌المللی باید از تقویت و ترویج دموکراسی، توسعه و احترام و آزادی‌های بنیادین در همه دنیا پشتیبانی کند. در حالی که جهت‌گیری محدود سنتی نسبت به حقوق مدنی و سیاسی، غالباً ممکن است خود را به تعهد منفی دولت به عدم مداخله در برخورداری افراد از آزادی‌هایی محدود کند. مفهوم وسیع تر حقوق بشر اغلب به صورت خود به خود، موجب شناسایی تعهدات ناشی از حقوق بشر، نه تنها شامل تعهدات منفی برای تضمین برخورداری مؤثر از حقوق مزبور در عرصه عمل هستند، بلکه دارنده تکالیف مثبت برای تضمین برخورداری مؤثر از حقوق مزبور در همان عرصه هستند. در حوزه حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، تعهدات مثبت محتاج به دلیل نبوده و بدیهی هستند. به عنوان مثال، حق تحصیل یا حق تأمین اجتماعی مستلزم اقدام مثبت مقامات عمومی است اما این نباید مانع از توجه ما به این مطلب شود که بسیاری از حقوق مدنی و سیاسی دارای عناصر وابسته به منابع هستند که به اقدام مثبت دولت بستگی دارند. به عنوان نمونه، حق دادرسی منصفانه مستلزم توجه مثبت و قابل توجه، هم در زمینه قانونگذاری و هم تخصیص منابع است (Noghrekar, 2012).

نسبت حکمرانی خوب و حقوق بشر

می‌توانند زمینه اجرای تعهدات حقوق بشری را با بالا بردن ظرفیت ارائه خدمات عمومی به مردم بهبود بخشند. به بیان دیگر در این تفسیر بیشتر به جنبه اقتصادی و اجتماعی حقوق بشر تاکید می‌شود. اما جالب توجه است که در عین حال میتوان بر این ادعای آنان مثالهای نقض بسیاری یافت. به این معنا که ممکن است کشوری با داشتن موفقیت اقتصادی بالا شرایط بدی از نظر شرایط اقتصادی و اجتماعی داشته باشد این موارد نقض نشانگر آن است که فرض ارتباط حقوق بشر و به زمامداری در معنای مورد نظر اعطا کنندگان کمک تنها فرضی سیاسی است که با واقعیت ناسازگار است. ظرفیت سازی برای دولت و به زمامداری در این معنا می‌تواند با تخطی از موازین حقوق بشر همراه باشد. به دلیل وجود همین موارد نقض است که بسیاری با بدبینی به ادعای اعطا کنندگان کمکهای مالی مینگردند و این دو را با یکدیگر ناسازگار می‌دانند. اولین عامل ناسازگاری به زمامداری و حقوق بشر در هدف این دو است. هدف به زمامداری توسعه است و به این دلیل با حقوق بشر که هدف آن ایجاد امنیت حقوقی برای فرد است همراه نیست صحبت از حقوق بشر در گفتمان به زمامداری نه به دلیل درک ارزش ذاتی حقوق بشر که به دلیل نقش آن در ایجاد فضایی مناسب برای توسعه پایدار اقتصادی مد نظر است. حقوق بشر به حمایت از شهروندان می‌پردازد اما مشخص نیست که فرد در به زمامداری تا چه حد اهمیت دارد حقوق بشر چیزی است که افراد مستحق داشتن آن هستند اما به زمامداری چیزی است که مقامات و حکومت ملزم به انجام آن برای بالا بردن رشد و در نهایت توسعه پایدار و محو فقر هستند. تمرکز حقوق بشر بر تعامل حکومت و فرد است اما تمرکز به زمامداری بر تعامل حکومت و کارگزاران اقتصادی است (Amartya, 2003).

دومین عامل ناسازگاری این دو مفهوم در شیوه اعمال حقوق بشر و به زمامداری است. برنامه‌های به زمامداری در قالب توصیه‌هایی در مورد چگونگی به کار گیری موثر قدرت حکومتی است؛ اما

حقوق بشر در مورد حقوق متعلق به بشر است بین حقوق و توصیه تفاوت بسیاری است حقوق الزام آور هستند و به همین دلیل نمیتوان آن‌ها را تغییر داد مگر از طریق رویه‌های رسمی ایجاد حقوق و با انجام تشریفات مقرر اما توصیه‌ها را می‌توان برای رسیدن به نتایج بهتر سیاسی یا اقتصادی به راحتی تغییر داد در گفتمان حقوق بشر تفکیک بین توصیه‌ها و حقوق مهم است توصیه‌ها بیشتر ابزاری هستند در حالی که حقوق دارای ارزش ذاتی هستند نمی‌توان ادعا کرد که به زمامداری به دلیل اینکه بر توسعه اقتصادی آثار مثبت دارد با حقوق بشر سازگار است.

با در نظر گرفتن این ایرادات مسلم است که ادعای اعطا کنندگان کمک مالی در مورد ارتباط کارکردی و تسهیل کننده حقوق بشر و به زمامداری تنها فرضی سیاسی است. اما حال اگر مساله را از دید تحلیلی بررسی کنیم با تغییر تفسیر ما از به زمامداری ارتباط آن نیز با حقوق بشر دگرگون می‌شود.

درست است که به زمامداری در ابتدا برای جبران کاستیهای برنامه‌های تعدیل ساختاری به خصوص در افریقا و اثر بخشی این برنامه‌ها ارائه شده است و بیشتر از جنبه‌های مدیریتی و اقتصادی دارای اهمیت بوده است. همچنین درست است که حقوق بشر مفهومی هنجاری در مورد شیوه‌ها و آرمانهای مربوط به عملکرد دولت در برابر افراد است. غایت حقوق بشر کرامت انسانی است و به این منظور حداقل‌هایی را برای عملکرد دولت‌ها ایجاد می‌کند. پس باید برای ایجاد ارتباط کارکردی بین حقوق بشر و به زمامداری بر جنبه‌های از به زمامداری تاکید کرد که توسط معیارهای حقوق بشر تعریف میشود و در وهله دوم به جنبه‌های مدیریتی و اقتصادی آن پرداخت گرچه این تاکید بر جنبه‌های حقوقی به زمامداری ممکن است در ابتدا آثار منفی اقتصادی به دنبال داشته باشد اما در قسمت مربوط به تاریخچه به زمامداری دیدیم که در عمل نیز چنین اتفاقی صورت گرفته است. یعنی به زمامداری از صرف توصیه‌های اقتصادی و مدیریتی تبدیل به



نتیجه گرفت که حقوق بشر و به زمامداری در عین اینکه متفاوت هستند اما مشترکات بسیاری دارند این دو مفهوم گرچه به موازات یکدیگر حرکت می‌کنند اما در راههای گوناگون هستند و نمی‌توان این راهها را از یکدیگر جدا نگاه داشت. رویکرد مناسب آن است که با ایجاد ارتباط بین این دو از هر کدام برای پیشبرد دیگری استفاده کرد ممکن است که هدفهای به زمامداری و حقوق بشر از یکدیگر متفاوت باشد اما آرمان هر دوی آنها بهبود وضعیت زندگی ملتها و کیفیت زندگی مردم است. گرچه به زمامداری در متن گفتمان توسعه مطرح شده است اما میتوان از آنها به عنوان معیارهایی جهانی نیز یاد کرد برخی از معیارهای حقوق بشری مطرح در اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق حقوق مدنی و سیاسی دارای تاثیراتی بر به زمامداری هستند ممکن است که برنامه‌های تعدیل ساختاری بر حقوق بشر تاثیر منفی بر جای گذارند. برای مثال کاهش هزینه‌های عمومی مربوط به آموزش و بهداشت به عنوان نتیجه تعدیل ساختاری تاثیر منفی دارند. بنابراین باید برای برنامه ریزیهای این چنینی نتایج حقوق بشری آنها هم مد نظر قرار گیرد.

به زمامداری در مفهوم تحلیلی با حقوق بشر سازگار است اما در مفهوم کاربردی اعطا کنندگان کمک‌های مالی نمی‌توان این دو را سازگار دانست گرچه ممکن است که به صورت بالقوه به پیشرفت یکدیگر کمک کنند بنابراین بهتر است در گفتمان اعطا کنندگان مالی باید به جای تاکید بر ارتباط موثر این دو بر این مساله تمرکز کرد که این دو مفهوم گرچه هر دو از کشورهای دریافت کننده کمک خواسته میشوند اما مفاهیم جداگانه هستند که ممکن است در صورت اجرای هماهنگ یکدیگر را تقویت نمایند.

انقیاد به موازین حقوق بشر و شهروندی، مهم ترین معیار ماهوی حکمرانی خوب تلقی می‌گردد. حقوق بشر و شهروندی یک منظومه منسجم و به هم پیوسته است که پیامدهای خاص خود را دارد. حقوق بشر و شهروندی تبعیض‌پذیر نیست، بلکه تمامیت آن

چارچوبی حقوقی برای فعالیت دولت‌ها شده است. مولفه‌های بسیاری که در طول چند دهه به مفهوم به زمامداری اضافه شده اند دارای بار حقوقی قوی هستند و به زمامداری را به مفهومی حقوقی تبدیل کرده اند. حتی بانک جهانی نیز که در ابتدا از دخالت در امور سیاسی کشورها خودداری میکرد و به زمامداری را تنها دارای جنبه‌های اقتصادی تعریف میکرد در چرخشی که در موضع خود ایجاد کرد هم اکنون حقوق بشر را به دلیل تاثیراتی که بر وضعیت اقتصادی کشورها میگذارد مساله‌ای سیاسی اقتصادی به حساب می‌آورد.

با در نظر گرفتن مولفه‌هایی چون حاکمیت قانون پاسخگویی شفافیت و حق بر اطلاعات به زمامداری ارتباط نزدیکی با حقوق بشر دارد. حتی میتوان گفت که حقوق بشر باید جزئی از به زمامداری باشد. به زمامداری گستره وسیعی از موضوعات شکلی و ماهوی را در بر می‌گیرد که حقوق بشر هم جزئی از آن است با در نظر گرفتن میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی میتوان گفت که به زمامداری بسیاری از حقوق مذکور در این میثاق را محقق می‌سازد. اما در این راستا باید مساله جدایی ناپذیری و هم بستگی متقابل حقوق اقتصادی اجتماعی و سیاسی را با حقوق سیاسی و مدنی جدی گرفت در حقوق بشر رویه و ساختار اداری برای اجرای میثاق دوم در نظر گرفته نشده و به زمامداری میتواند از این لحاظ حقوق بشر را تکمیل کند. گرچه در میثاق برخی ضمانتهای شکلی برای حقوق مذکور دیده می‌شود اما عموماً این ضمانت‌ها به خودی خود هدف به شمار می‌روند به هر حال حقوق بشر مواردی را به زمامداری می‌افزاید در این رابطه شایسته ذکر است که کمیسیون حقوق بشر در جلسه ۵۶ خود در سال ۲۰۰۰ قطعنامه‌ای در مورد نقش به زمامداری در پیشبرد حقوق بشر مورد پذیرش قرار داد.

با بررسی مفهوم کاربردی اعطا کنندگان کمک مالی و مفهوم تحلیلی به زمامداری و ارتباط هر کدام از آنها با حقوق بشر میتوان

حوزه حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، تعهدات مثبت، محتاج به دلیل نبوده و بدیهی هستند.

رویکرد وابستگی متقابل و تقسیم ناپذیری نسبت به حقوق بشر، می‌تواند به تعیین درونمایه ماهوی حکمرانی خوب کمک کند. به طور خاص دادگستری شایسته، اهرم توانمندی برای نیل به حکمرانی خوب و حقوق بشرمدار است (نقره کار، ۱۳۹۱: ۳۰)

### تاثیر متقابل حکمرانی خوب و حقوق بشر

حقوق بشر و حکمرانی خوب رابطه مستقیم دارند حکمرانی خوب بدون شاخص‌های حقوق بشری، معنای درستی نمی‌دهد و همان حکمرانی بد است و شاخص‌های حقوق بشری بدون بستر حکمرانی خوب ابا قابل اجرا نمی‌باشند. اصلاً هدف از طرح (برادران شرکاء ۱۳۸۷: ۵۲) حکمرانی خوب توجه و تضمین رعایت حقوق بشر است و کلاً حکمرانی خوب، چهارچوب ساختاری و فرآیندی است که برای برآورده کردن تعهدات حقوق بشری و حقوق شهروندی دولت‌ها در زمینه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، طراحی شده است اعلامیه هزاره ملل متحد که در اجلاس هزاره به تصویب رسید یکی از اهدافش را "حقوق بشر، دموکراسی و حکمرانی خوب" ذکر کرد. و برای تحقق‌پذیری این هدف اشعار می‌دارد: ما از هیچ تلاشی برای ترویج دموکراسی و تقویت حاکمیت قانون و همچنین احترام به کلیه آزادی‌های بنیادین و حقوق بشر که در جامعه بین‌المللی به رسمیت شناخته شده‌اند، از جمله حق توسعه فروگذار نخواهیم کرد و برنامه‌ریزی خواهد شد که توانایی همه کشورها را برای اجرای اصول و شیوه‌های دموکراسی و احترام به حقوق بشر از جمله حقوق اقلیت‌ها تقویت کنیم. حکمرانی خوب بدون رعایت و تضمین حقوق بشر محقق نمی‌شود در همین راستاست که تعهد دولت‌های عضو سازمان ملل به همکاری با سازمان در ارتقای حقوق بشر طبق منشور، این امکان و اختیار قانونی را به سازمان ملل داد که تلاش وسیعی برای تعریف و تدوین این حقوق بنماید و سازمان

مورد اشاره است و ناروا است اگر بخشی از آن را ارج نهمیم و بخشی را که دشوار بر گرده حاکمیت‌ها عمدتاً تصور می‌شود، به محاق برانیم. بر این اساس، کنفرانس جهانی وین برای حقوق بشر، در ۱۹۹۳، یکپارچگی چارچوب هنجاری حقوق بشر را مورد تأکید قرارداد: "همه حقوق بشر، جهانی، تقسیم‌ناپذیر، دارای وابستگی متقابل و به هم پیوسته هستند. جامعه ملل باید با حقوق بشر در تمامی جهان به شیوه‌ای عادلانه و برابر با منزلت یکسان و با تأکید همانند رفتار کند. در عین حال که باید اهمیت ویژگی‌های ملی و منطقه‌ای و سوابق مختلف تاریخی و فرهنگی مدنظر قرار گیرد، وظیفه دولت‌هایی است که صرف نظر از داشتن نظامات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی متفاوت، همه حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین را ترویج و از آن‌ها حمایت کنند.

دموکراسی، توسعه و احترام به حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین، دارای وابستگی متقابل هستند و با همدیگر مستحکم می‌گردند. دموکراسی، بر خواست مردم استوار است تا به صورت آزادانه برای تعیین نظام‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی شان و مشارکت کامل آن‌ها در تمامی جنبه‌های زندگی اظهار شود. در چنین بستری، ترویج و حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین در سطح ملی و بین‌المللی باید کلی باشد و اجرای آن به هیچ قید و شرطی وابسته نباشد. جامعه بین‌المللی باید از تقویت و ترویج دموکراسی، توسعه و احترام به حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین در همه دنیا پشتیبانی کند. در حالی که جهت‌گیری محدود سنتی نسبت به حقوق مدنی و سیاسی، غالباً ممکن است، خود را به تعهد منفی دولت به عدم مداخله در برخورداری افراد از آزادی‌ها محدود کند، مفهوم وسیع‌تر حقوق بشر و شهروندی اغلب به صورت خود به خود موجب شناسایی تعهدات مثبت (دولت به عنوان مثال در زمینه قانونگذاری یا تخصیص منابع بودجه‌ای) می‌گردد. تعهدات حقوق بشر و شهروندی نه تنها شامل تعهدات منفی (سلبی) برای تضمین برخورداری مؤثر از حقوق مزبور در عرصه عمل نیز هست. در

دموکراسی بررسی میشود و سپس به ارتباط این دو از طریق توسعه و نظریات گوناگون در این مورد به طور مختصر می‌پردازیم. یکی از مسائل مهم در طرح مفهوم به زمامداری مساله نظام سیاسی‌ای است که به بهترین نحو ممکن در فرایند به زمامداری موثر بوده و به برآوردن اهداف آن بیشترین کمک را کند. قسمت عمده‌ای از مفهوم به زمامداری با نظام سیاسی مرتبط میشود. چنانچه در قسمت زمامداری و به زمامداری گذشت زمامداری هم جامعه مدنی و بخش خصوصی را در بر می‌گیرد و هم حکومت را در نتیجه نظام سیاسی حاکم میتواند نقش عمده‌ای در تحقق به زمامداری ایفا کند.

با توجه به مولفه‌های به زمامداری میبینیم که قریب به اتفاق این مولفه‌ها بیشتر در نظام دموکراتیک امکان تحقق دارند. مسلم است که مواردی چون پاسخگویی مشارکت و حاکمیت قانون در هر تفسیری از دموکراسی حتی در مفاهیم محدود آن نقش مهمی دارند. چون حتی در مضیق ترین تفاسیر از دموکراسی نیز مشارکت مردم اهمیت دارد و نظام سیاسی بر مبنای قانون شکل می‌گیرد که صرف وجود این قانون به معنای پذیرش حاکمیت قانون هرچند در مفهوم حداقلی آن است پاسخگویی نیز در ارتباط مستقیم با دموکراسی قرار دارد. مفهوم کنترل و پاسخگویی را باید در ارزش‌های بنیادین جوامع مردم سالار یعنی در اصول دموکراسی حاکمیت قانون و اثر بخشی دولت مطلوب جستجو کرد.... در بخش عمومی ماهیت پاسخگویی عمیقاً با فرایند مردمی شدن پیوند خورده است. به عبارت دیگر پاسخگویی ماهیتی رویه‌ای و متدی دارد که از مفهوم رویه‌ای دموکراسی الهام می‌گیرد سایر مولفه‌های به زمامداری نیز چون اجماع سازی شفافیت و به تبع آن آزادی اطلاعات کارایی و اثر بخشی در نظام‌های دموکراتیک بیشترین امکان تحقق را دارند فرایند دموکراتیک در جوامعی که افراد و گروه‌ها... دارای منافع و دیدگاه‌های متفاوتی هستند یکی از موثرترین روش‌های حل اختلاف سیاسی اجتماعی و اداری است

ملل نهادهای حقوق بشری مبتنی بر منشور را برای تضمین اجرای حقوق بشر از سوی دولت‌ها ایجاد نمود مهمترین ارتباط حقوق بشر و حکمرانی خوب را می‌توان در اسناد بین‌المللی یافت از اسناد بین‌المللی می‌توان استنباط کرد که تخلف از برخی قواعد بین‌المللی حقوق بشر، بیشتر متوجه حکومت‌های بد است تا اشخاص یا گروه‌هایی از اشخاص. و لذا در راستای این ارتباط امروزه سامانه‌های بین‌المللی مختلفی برای نظارت بر اجرای قواعد حقوق بشر به وجود آمده‌اند. در اهمیت این سامانه‌ها بسیاری از آن‌ها مانند کمیسیون حقوق بشر بیشتر نقش بازرسی دارند. برخی نیز مانند دادگاه آمریکایی حقوق بشر اقدام قضایی به عمل می‌آورند. به لحاظ دامنه جغرافیایی، گستره فعالیت برخی از آن‌ها مانند کمیسیون مقام زن جنبه جهانی دارند و برخی دیگر مانند کمیسیون اروپایی حقوق بشر منطقه خاصی را مدنظر دارند (Salehi, 2018). سامانه‌ای بین‌المللی ناظر بر حقوق بشر چون شورای امنیت به مسائل مربوط به حقوق بشری می‌پردازد بعد از پایان جنگ سرد، تلاش شد که شورای امنیت مسئولیت بیشتر و جدی تری در ابقای صلح و امنیت بین‌المللی برعهده گیرد. در همین راستا بود که، شورای امنیت در قبال نقض حقوق بشر در السالوادور، تصمیم گرفت هیأت‌های ناظر را در این کشور مستقر سازد تا بر توافقات حقوق بشری نظارت نمایند. شورا همچنین در آنگولا، نامیبیا و کامبوج بر انتخابات نظارت کرد. به علاوه شورا در هائیتی، آرستید را به قدرت مشروعیت یافته از انتخابات دموکراتیک بازگرداند (Zakerian, 2002).

#### ارتباط به زمامداری با دموکراسی

ارتباط به زمامداری و دموکراسی را از دو جهت میتوان بررسی نمود اول از جهت ارتباط مولفه‌های به زمامداری با دموکراسی است و دوم با در نظر گرفتن به زمامداری به عنوان راهبردی موثر به توسعه این ارتباط از جهت رابطه بین توسعه و دموکراسی مطرح می‌شود. در این گفتار ابتدا ارتباط مولفه‌های به زمامداری با

به همین جهت بهترین نظام سیاسی که در آن می‌توان به اجماع بین منافع مختلف افراد و گروه‌ها رسید نظام دموکراتیک است. همچنین جلوگیری از فساد که یکی از نتایج مهم اصلاحات به زمامداری است با دخالت بیشتر مردم در فرایند تصمیم‌گیری و اجرای تصمیمات و در نتیجه محدودیت سو استفاده از قدرت عمومی تحقق می‌یابد. تصمیمات در جوامع دموکراتیک در حیطه باز اتخاذ میشوند و قابل پیش بینی هستند. منابع تا حد امکان به صورت عادلانه بین اقشار مختلف تقسیم میشود. شهروندان امکان بازخواست و پیگیری حقوق خود را در مراجع قضایی مستقل دارند تمامی این مشخصه‌های نظام دموکراتیک با مولفه‌های به زمامداری مشترک هستند بر این مبنای دموکراسی و به زمامداری دارای ارتباط مستقیم و تسهیل کننده برای یکدیگر هستند اما در مورد این ارتباط مثبت تردیدهایی وجود دارد که به جنبه دوم ارتباط به زمامداری و دموکراسی، یعنی توسعه مربوط می‌شود. جنبه دوم ارتباط به زمامداری و دموکراسی از طریق توسعه است به زمامداری از ابتدا به عنوان راهبردی موثر به توسعه مطرح شده است. بنابراین با بررسی ارتباط توسعه و دموکراسی نحوه ارتباط به زمامداری نیز با دموکراسی روشن تر میشود. این جنبه از ارتباط به زمامداری و دموکراسی از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ چرا که در مورد توسعه و دموکراسی نظریات فراوانی در مورد اثرات منفی بین توسعه و دموکراسی وجود دارد و با در نظر گرفتن این نظریات منفی مساله ارتباط مستقیم و تقویت کننده به زمامداری و دموکراسی نیز زیر سوال خواهد بود. بنابراین ابتدا باید مشخص شود که چه موضعی را باید در ارتباط بین دموکراسی و توسعه اتخاذ نماییم.

فرضیات گوناگونی در مورد ارتباط توسعه و دموکراسی وجود دارد این مساله از ابعاد مختلف مورد مطالعه و مباحثه بوده است از جمله این که اصلاحات سیاسی بر اصلاحات اقتصادی مقدم است و یا اصلاحات اقتصادی باید اول صورت گیرد تا جامعه پذیرای

اصلاحات سیاسی گردد آیا پیشبرد همزمان توسعه و دموکراسی به کمک یکدیگر صورت می‌گیرد و یا یکی از آن‌ها مانع دیگری خواهد بود ابتدا نظریه‌های ارتباط توسعه و دموکراسی دسته بندی می‌شود و سپس نظریات مخالف و در قسمت پایانی نظرات جدید در مورد تغییر مفهوم توسعه و جایگاه نظریات موافق بررسی می‌شود.

استدلال‌های مختلف در مورد ارتباط توسعه و دموکراسی وجود دارد که می‌توان بر اساس آن‌ها چهار نوع ارتباط را بین توسعه و دموکراسی فرض کرد نخست ارتباط کارکردی دموکراسی و توسعه است یعنی هر یک از این دو فرایند به ایجاد و حفظ دیگری کمک می‌کنند و یکدیگر را تسهیل می‌نمایند فرض دوم دموکراسی را به عنوان پیش شرط توسعه می‌داند و معتقد است که دموکراسی بر توسعه مقدم است بر اساس فرض سوم می‌توان توسعه را پیش شرط دموکراسی دانست یعنی ایجاد ترتیبات سیاسی که لازمه حکومت دموکراتیک است تنها پس از آغاز فرایند توسعه امکان پذیر است فرض بدبینانه چهارم بر این اساس استوار است که هیچ ارتباط معنا داری بین این دو فرایند وجود ندارد و حضور همزمان آن‌ها تصادفی است. این استدلال می‌پذیرد که دموکراسی و توسعه ممکن است که در بلند مدت با یکدیگر سازگار باشند اما در کوتاه مدت و به خودی خود تاثیر مستقیم اندکی بر یکدیگر دارند در مطالعات موردی صورت گرفته بر کشورهای گوناگون برای تمام این فرضیات میتوان شواهدی یافت. در واقع به نظر می‌رسد که تاثیر این دو عامل بر یکدیگر به تنهایی و جدای از سایر عوامل موجود در جامعه قابل تحلیل نباشد. در مورد ارتباط توسعه و دموکراسی نظریاتی وجود دارند که وجود دموکراسی را لازم و یا دست کم سازگار با فرایند توسعه میدانند طیف وسیعی از نظریات از ارتباط کارکردی و همزمان دموکراسی و توسعه گرفته تا پیش شرط بودن وجود نظام دموکراتیک برای دستیابی به توسعه در این دسته جای می‌گیرند (Chibba, 2009).

دموکراسی در این دیدگاه علت رشد نیست ولی مسلمانان تمایزات، اقتصادی، تقاضای مشارکت دموکراتیک را به دنبال دارد و حکومت‌ها برای رشد اقتصادی بیشتر و ثبات سیاسی باید به این درخواستها گردن نهند دموکراسی نه راه حل مشکلات توسعه است و نه می‌تواند جایگزین آن شود. با این همه دموکراسی و توسعه ممکن است در بلند مدت یکدیگر را تقویت نمایند. در مقابل این فرضیات نظریاتی که وجود دموکراسی را پیش از توسعه و یا همزمان با آن غیر موثر و گاه مخرب میدانند و بیشتر مبتنی بر تجربیات کشورهای جنوب شرقی آسیا هستند. طرفداران این نظریه معتقدند که نه تنها دموکراسی هیچ تأثیر مثبتی بر توسعه ندارد، بلکه غالباً ممکن است تأثیرات نامطلوبی نیز بر توسعه برجای گذارد تجربه کشورهای جنوب شرقی آسیا چون کره جنوبی سنگاپور چین و ژاپن ارتباط مستقیم و الزامی دموکراسی به عنوان پیش شرط توسعه را نفی میکند حکومتهای استبدادی به این دولت‌ها کمک کرد تا با حفاظت از اقتصاد در برابر فشارهای گروههای اجتماعی و سیاسی بر مشکلات متعدد چیره شوند. این تأثیر به حدی بوده است که از قرابت نظامهای استبدادی با توسعه و حتی وجود این نظام‌ها به عنوان شرط لازم توسعه سخن رفته است (Chibba, 2009).

در این دیدگاه دلیل مخالفت با ارتباط مثبت توسعه و دموکراسی آن است که آزادی‌های مدنی و سیاسی را مانع رشد و توسعه اقتصادی می‌دانند این اعتقاد موسوم به فرض لی و منتسب به نخست وزیر سابق سنگاپور لی کوان یو است. از سوی دیگر نیز تأکید بر آزادی سیاسی اختیار و دموکراسی به طور مشخص یک اولویت غربی است که به طور خاص مخالف ارزش‌های آسیایی است که تصور بر این است که بیشتر علاقمند نظم و انضباط است تا اختیار و آزادی (Rajabi, 2023).

بنا بر این دیدگاه یکی از پیش شرطهای توسعه وجود حکومتی است که بتواند سیاست‌گذاری‌های منسجمی در توسعه داشته باشد

در یک سر طیف این نظریات دیدگاه معتقد به ارتباط کارکردی و همزمان این دو پدیده وجود دارد. در این دیدگاه دموکراسی و سرمایه داری که مشخصه آن بازار آزاد است در ارتباط متقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند و یکدیگر را تقویت می‌کنند توسعه در بسیاری از دموکراسی‌های قدیمی اروپای شمالی و آمریکا نیز بر طبق چنین الگویی صورت گرفته است. حقوق سیاسی در این جوامع در نخستین مراحل توسعه سرمایه داری و زیر فشار طبقات محروم جامعه گسترش یافت با افزایش توسعه اقتصادی و رفاه جوامع طبقه متوسط مستقلی پیدا شد. این طبقه متوسط با پشتگرمی به قدرت اقتصادی خود جامعه‌ای مدنی به وجود آورد که نهادهای نیرومندی چون انجمنها حزبا و انواع و اقسام گروههای ذینفع داشت که قدرت دولت را تضعیف می‌کردند... کاهش قدرت دولت موجب افزایش احترام به حقوق بشر و حاکمیت قانون شد که دو اصل ضروری حکومت دموکراتیک اند مختصر اینکه افزایش قدرت اقتصادی شهروندان قدرت سیاسی حکومت را مهار کرد و به حاکمیت دموکراتیک انجامید. این تقویت متقابل از دو جهت تأثیر گذار است. اول اینکه اقتصاد بازار دارای نهادهای ویژه‌ای است که هم گام با نهادهای حافظ حقوق مدنی و سیاسی یعنی دموکراسی سیاسی حرکت می‌کند. کارایی اقتصاد بازار نیازمند نهادهای اجتماعی است که معمولاً تنها در دموکراسی‌ها یافت میشود از سوی دیگر نیز گرایش دموکراسی تکیه بر مشارکت مردم است. برای دستیابی به مشارکت گسترده شهروندان شرایط اجتماعی که نیازهای آنان را برآورده سازد باید ایجاد گردد. این امر به معنای آن است که نابرابریهای اجتماعی در جوامع دارای نظام دموکراتیک معمولاً کمتر است (Irvin & Stansbury, 2004).

در سر دیگر طیف این نظریه مطرح است که دموکراسی و توسعه گرچه ممکن است در دراز مدت با یکدیگر سازگار باشند اما دموکراسی به خودی خود تأثیر مستقیم اندکی بر توسعه دارد.

و به طور موثر آن‌ها را اعمال نماید، چرا که گام‌های نخست توسعه که غالباً نیز طولانی است معمولاً ناموزون بوده و با حمایت از یک بخش طبقه و یا منطقه و تصمیم‌گیری در مورد تخصیص منابع موجود منافع دیگران را نادیده می‌گیرد. در این مراحل دسته بندی‌ها و اختلافات کهنه داخلی تشدید شده و به کشمکش داخلی تبدیل می‌شود موفقیت تصمیم‌گیری در مورد تخصیص منابع مستلزم اقدامات بلند مدت است و دولت‌هایی که ناچارند همواره خود را در معرض رقابت‌های انتخاباتی قرار دهند با گروه‌های مختلف سازش کنند و حمایت اکثریت رای دهندگان را جلب نمایند برای تصمیم‌گیری در این موارد مناسب نیستند. این تصمیمات باید در خارج از حیطه باز رقابت‌های سیاسی اتخاذ شود. از سوی دیگر شرط حداقلی وجود نظام دموکراتیک مشارکت گسترده و تامین منافع گروه‌های مختلف اجتماعی است با این پیش فرض مراحل توسعه در یک جامعه دموکراتیک به راحتی انجام نخواهد شد. علاوه بر این دلایل استدلال می‌شود که دموکراسی به خودی خود و صرف نظر از ارتباط آن با توسعه نیز مفهومی است که ریشه در تاریخ تشکیلات و نهادهای سیاسی اروپا دارد و با دموکراسی لیبرال غربی عمیقاً مربوط است. در این صورت برپا کردن چنین نظامی در کشورهای جهان سوم قابل توجیه نیست شاید نظام دموکراسی لیبرال یکی از ویژگی‌های برجسته جوامع توسعه یافته باشد اما دلیلی وجود ندارد که برای جوامعی که هنوز با مشکلات مراحل اولیه توسعه دست به گریبان هستند نیز مناسب باشد همچنین بنیاد دموکراسی لیبرال بر تصویری از جامعه است که در آن فرد به عنوان یک موجود خود مختار تلقی می‌شود. اما باید در نظر داشت که مساله فرد در فرهنگ کشورهای جهان سوم اصلاً به این صورت مطرح نمی‌شود و فردیت به شکلی که در فرهنگ کشورهای غربی وجود دارد، در فرهنگ این کشورها پذیرفته نیست به این ترتیب چیزی به نام بهترین نظام سیاسی

صرف نظر از زمان و مکان و مقتضیات خاص هر جامعه وجود ندارد (Noghrekar, 2012).

برخلاف آنچه گذشت، امروز ما با تحولی جدید در مورد توسعه روبرو هستیم که رابطه توسعه را با دموکراسی دگرگون می‌سازد تحولی که مفهوم به زمامداری نیز برخاسته از آن است. نکته مهم در تحلیل رابطه دموکراسی و توسعه آن است که امروز ما با پدیده گسترده تری با عنوان توسعه روبرو هستیم بالا رفتن کیفیت زندگی اقتصادی رفاهی و فرهنگی مردم به عنوان اهدافی طرح شده اند که ابزارهای اقتصادی به تنهایی برآورنده آن‌ها نیست. دموکراسی نیز جزو ابزار بالا بردن کیفیت زندگی مردم در آمده است و مساله ارتباط آن با توسعه پررنگ تر شده و مورد مطالعات فراوان قرار گرفته است به این ترتیب مساله‌ای که باید در ارزیابی توسعه و دموکراسی و ارتباط آن‌ها با یکدیگر مد نظر قرار گیرد این موضوع است که حتی اگر یک نظام استبدادی در زمینه پیشرفت اقتصادی و اجتماعی بسیار موفق باشد، این وضعیت نیاز به استقرار دموکراسی را منتفی نمی‌کند؛ چرا که دموکراسی یکی از ابعاد بنیادین توسعه به شمار می‌آید.

یکی از متفکرانی که به این مساله را به طور جامعی پرداخته است آمارتیا سن، برنده جایزه نوبل اقتصاد ۱۹۹۸ است. او در کتاب توسعه به مثابه، آزادی توسعه را به صورت فرایند بسط آزادی‌های واقعی که مردم از آن برخوردارند تلقی می‌کند این دیدگاه وی در تعارض با دیدگاه‌های محدودتر توسعه هم چون شناسایی توسعه با رشد تولید ناخالص ملی یا با افزایش درآمدهای شخصی یا با صنعتی کردن قرار می‌گیرد. دیدگاه وی مبتنی بر برداشتی موسع از مفهوم توسعه است مفهومی که هم از جنبه اهداف و هم از جنبه ابزارها توسعه را گسترده از توسعه اقتصادی می‌داند. هدف‌ها و وسایل توسعه مستلزم بررسی و تحقیق به منظور شناخت کامل تری از فرایند توسعه است؛ اینکه هدف اصلی خود را فقط حداکثر کردن درآمد یا ثروت قرار دهیم صرفاً کافی نیست همانگونه که

ارتباط بین مولفه‌های به زمامداری با دموکراسی بر می‌آید ارتباطی مثبت و تقویت کننده بین این دو حاکم است.

### ضرورت‌های به زمامداری در عرصه حقوق بین‌الملل

با گذشت زمان و پیچیده تر شدن ساختار اجتماعات بشری سطح وابستگی متقابل میان انسانها بالاتر رفته است. ضرورت به زمامداری در عرصه حقوق بین‌الملل برخاسته از این واقعیت است که جهان امروز جهان "وابستگی متقابل" است. یعنی ما هم به لحاظ اقتصادی هم به لحاظ اجتماعی و هم به لحاظ فرهنگی و سیاسی در یک جهان به هم وابسته یا "جهان وابسته متقابل" زندگی می‌کنیم (Rasekh, 2005).

افزایش تدریجی اهمیت و ضرورت به زمامداری در عرصه حقوق بین‌الملل، بیشتر پاسخی به تقاضاهای دولت‌ها و اشخاصی است که در یک جامعه جهانی به هم وابسته زندگی می‌کنند. نابسامانی‌ها، بحرانها و جنگها همه پیامدهای جهانی دارند از این رو صرف زندگی در یک دنیای کاملاً به هم وابسته، الزام به هم بسته و هماهنگ شدن تلاش‌ها منابع و نیروها را تحمیل می‌کند. عملی شدن این هماهنگی مطلوب نیازمند رعایت اصولی است که اصول به زمامداری نظیر مشارکت پاسخگویی شفافیت و حکومت قانون در صدر آن قرار دارند. علاوه بر این بسیاری از مردم در سرتاسر جهان گرفتار انواع گوناگون نا آزادی هستند. قحطی، همچنان در مناطق خاصی از جهان رخ میدهد و آزادی ابتدایی زنده ماندن را از میلیون‌ها انسان دریغ میکند حتی در کشورهایی که دیگر شاهد ویرانگری‌های پراکنده برآمده از قحطی‌ها نیستند شمار زیادی از انسان‌های آسیب پذیر یافت میشوند که گرفتار سوء تغذیه هستند. از آن گذشته شمار بسیاری از مردمان جهان دسترسی چندانی به مراقبت‌های بهداشتی سامان دهی‌های بهداشتی یا آب پاکیزه ندارند و عمرشان به مبارزه با بیماری‌های اجتناب پذیر می‌گذرد بیماری‌هایی که غالباً به مرگ و میر زودرس می‌انجامند. این مشکلات و بسیاری مشکلات دیگر در حالی حل نشده باقی مانده

ارسطو متذکر شد، ثروت صرفاً برای چیز دیگری مفید است به همین دلیل نمی‌توان به طور منطقی رشد اقتصادی را به خودی خود به عنوان یک هدف در نظر گرفت. توسعه باید بیشتر متوجه ارتقای زندگی و آزادی‌هایی باشد که ما از آنها برخورداریم. گسترش آزادی‌هایی که برای ارج نهادن بر آنها دلیل داریم نه تنها زندگی ما را غنی تر و آزادتر میکنند بلکه همچنین به ما امکان می‌دهند که افراد اجتماعی تری باشیم و اراده خود را برای تعامل و تاثیر گذاری بر جهانی که در آن به سر می‌بریم اعمال کنیم.

نکته مهمی که وی یادآور میشود آن است که سوالی به این نحو که آیا آزادی‌های سیاسی و حقوق مدنی موجب پیشرفت توسعه میشوند و یا فرایند توسعه را کند می‌کند، سوالی غلط است. چرا که پیش فرض چنین سوالی وجود دوگانگی بین آزادی‌های سیاسی و نیازهای اقتصادی است به نحوی که پرداختن به یکی از آنها متضاد با دیگری است. در حالی که مشارکت و آزادی‌های سیاسی و حقوق مدنی خود عناصر قوام بخش توسعه هستند. این عناصر نه تنها به فرایند توسعه کمک میکنند و از این لحاظ دارای ارزش ابزاری در توسعه هستند. بلکه خود عناصر سازنده و قوام بخش توسعه هستند که ارزش ذاتی دارند. آزادی خود هدف توسعه به شمار می‌آید.

بنابراین با توجه به نقش سازنده آزادی‌ها در فرایند توسعه نقش ابزاری آن‌ها در انعکاس مطالبات مردم و نقش سازنده آزادی در درک نیازهای اقتصادی در زمینه و بستر اجتماعی است که شدت نیازهای اقتصادی نه تنها فرایند اصلاحات سیاسی را به تعویق نمی‌اندازد، بلکه بر فوریت انجام آن می‌افزاید.

چنین دیدگاهی مساله ارتباط دموکراسی و توسعه را یکسره دگرگون می‌سازد. با توجه به تغییر مفهوم توسعه از توسعه اقتصادی به توسعه پایدار و همه جانبه و تعاریفی که از آن ارائه می‌شود چنین دیدگاهی بیشتر قابل درک است با این دیدگاه مساله ارتباط به زمامداری و دموکراسی نیز روشن شده و چنانچه از

اند که بخش عظیمی از منابع کشورها و سازمان‌های بین‌المللی، صرف مسائل سیاسی، امنیتی و نظامی میشود جامعه بین‌المللی، فاقد یک دولت جهانی است که بتوان از آن در مقابل این وضعیت غیر اخلاقی سؤال کرد بایستی مفهومی پیدا نمود که بتوان آن گروه از کارکردهای دولتی را که وجود ندارند به آن واگذار نمود و از این طریق همان ارزش‌هایی را که در یک جامعه مردم سالار حاکم است بر تمامی سطوح روابط در سطح جامعه بین‌المللی نیز حاکم نمود (Amartya, 2003).

به زمامداری مفهومی است که میتوان به کمک آن امکانات موجود را به سوی حل مشکلات هدایت نمود و راه سوء استفاده از خلاء یک قدرت جهانی مردم سالار را بدین طریق پر نمود. ضرورت به زمامداری در سازمان‌های بین‌المللی نیز از افزایش قدرت و اهمیت این سازمان‌ها در شکل کنونی روابط بین‌الملل، ناشی شده است. یعنی فضایی که صلاحیت‌ها در آن هر چه بیشتر از دولت‌ها به سازمان‌های بین‌المللی انتقال می‌یابد.

#### موانع نظری و عملی فراروی به زمامداری

ویژگی‌های جامعه جهانی خاص خود این جامعه است. عدم شناخت این واقعیت موجب پیدایش سوء تفاهم در خصوص تأثیر حقوق بین‌الملل بر این جامعه شده است اصل به زمامداری نیز باید با توجه به این ویژگیهای خاص مورد ارزیابی قرار گیرد. بدون توجه به تفاوت‌های جامعه بین‌المللی و نارس بودن حقوق بین‌الملل نسبت به حقوق داخلی نگاه به وضعیت به زمامداری در عرصه حقوق بین‌الملل نگاهی توأم با ناامیدی بسیار خواهد بود. با این حال به زمامداری در عرصه حقوق بین‌الملل با چند مانع قابل ذکر روبرو است. نخست اینکه جهان امروز متشکل از ۱۹۲ کشور است و دولت‌های این کشورها دارای نظام‌های سیاسی بسیار متفاوت و متنوعی میباشند. ساختار اقتصادی و اجتماعی این کشورها نیز به شدت با هم متفاوت است و هر یک از آنها دارای تاریخ و سنت‌های خاص خود می‌باشند. این واقعیت‌ها حصول

اجماع در جامعه بین‌المللی پیرامون مفاهیمی نظیر دموکراسی مشارکت، پاسخگویی و به زمامداری را مشکل ساخته است. در جایی که بر روی مؤلفه‌های به زمامداری توافق هم وجود دارد وقتی که این مؤلفه‌ها درصددند تا در وضعیت‌های واقعی اعمال شوند، اختلاف بروز می‌کند. زیرا ممکن است این مؤلفه‌ها در برخی وضعیت‌ها با هم در تعارض باشند و با تأکید زیاد بر روی یک مؤلفه نتایج نامطلوبی به بار آورد. مثلاً مشارکت عمومی یک مؤلفه ضروری به زمامداری است ولی تأکید زیاد بر آن ممکن است منجر به اتخاذ انبوهی از تصمیم‌ها شود و این تصمیم‌ها توسط افرادی با دانش کم و غیر پاسخگو اتخاذ گردند. دوم اینکه نظریه به زمامداری دارای رابطه تنگاتنگ و دوسویه با واقعیت‌های سیاسی و حقوقی است واقعیت‌های سیاسی در موارد فراوانی مانع پیشبرد به زمامداری هستند. برای مثال، سیاست یک جانبه گرایی آمریکا و برخی قدرتهای بزرگ دیگر از یک سو و گسترش اندیشه‌های بنیادگرایانه مذهبی از سوی دیگر راه همکاری را سد میکند و به زیر بنای فرهنگی به زمامداری در حقوق بین‌الملل لطمه وارد میکند زیرا به زمامداری، مستلزم حداقلی از اعتماد و احترام متقابل است. سوم اینکه در عرصه حقوق بین‌الملل هم ارزش‌های دموکراتیک و مرتبط با حقوق بشر جاری است و هم ارزش‌های مبتنی بر حاکمیت و صلاحیت ملی کشورها از آنجا که ارزش‌های دموکراتیک و حقوق بشری زیر بنای به زمامداری میباشند ارزش‌های مبتنی بر حاکمیت و صلاحیت ملی در بسیاری از مواقع مانع عملیاتی شدن مؤلفه‌های اصلی به زمامداری نظیر: حکومت قانون مشارکت شفافیت و پاسخگویی میشوند توزیع صلاحیت‌ها و شکل‌گیری ساختارها و نهادها نیز در بسیاری موارد در عرصه حقوق بین‌الملل بر اساس حاکمیت و صلاحیت ملی صورت گرفته است و این وضعیت اجرای ایده به زمامداری را با مانع مواجه ساخته است.



سرشکن نمودن اقتدار سیاسی، مانع بروز فساد و سوء استفاده از قدرت میشود در عرصه بین‌المللی حاکم نیست.

### نتیجه‌گیری

“به زمامداری” روایتی نو از مسئولیت‌پذیری، شفافیت، حق اظهار نظر، دموکراسی، حقوق بشر، پاسخگویی، مشارکت و حکومت قانون است و چارچوبی به دست می‌دهد که با اعمال همه این شاخص‌های خوب حقوق بشر دست یافتنی شود و احترام حاکمان به آن رعایت آن را در جامعه تضمین نماید در این مدل حکمرانی است که اهداف و ارزش‌ها در یکجا جمع می‌شوند و با ایجاد حد اکثر همگرایی و همسویی، اهداف توسعه انسانی اعم از توسعه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی با محوریت مردم، تعثیب می‌شود این مدل حکمرانی، واژه نوپایی است که جلوه و معیار اصلی آن احترام، تضمین و اجرای بی‌کم و کاست حقوق بشر است و در اینجا حقوق بشری مد نظر است که حقوقی تقسیم‌ناپذیر باشد و به عنوان یک حقوق یکپارچه مورد تاکید قرار گیرد اجرای حقوق بشر به هیچ قید و بندی بستگی نداشته و محدود نمی‌شود در این نوع حکمرانی قدرت حاکم صرفاً در اجرای شاخص‌های پیش‌گفته بکار گرفته می‌شود و به جای اینکه قدرت، حاکم را فاسد کند او را جبهه قدرتمند مقابل فساد می‌نماید و جامعه نیز قدرت خود را به چنین حاکمی تفویض می‌نمایند لذا نتیجه می‌گیریم که لازمه تضمین و رعایت حقوق بشر مدل حکمرانی خوب است. حقوق بشر حقوقی وابسته به طبیعت انسان است که مهم‌ترین مصادیق آن حقوق مدنی سیاسی، حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است و حق همبستگی نیز به‌عنوان نسل سوم حقوق بشر به آن اضافه شده است. حمایت از حقوق بشر در دو سطح ملی و بین‌المللی مطرح است: در سطح ملی منعکس‌کننده تضاد بین نظم و آزادی و در سطح بین‌المللی تضاد بین حقوق بشر و حاکمیت دولت است که هدف اصلی حقوق بشر بین‌المللی وضع مقررات بین‌المللی و ادار کردن نظام‌های حقوقی داخلی به

چهارم اینکه به زمامداری پیوند استوار و محکمی با ساختار نهادهای بین‌المللی دارد و وجود ساختارهای شفاف پاسخگو و قانونمند از شرایط پیشینی به زمامداری است. شرایطی که سازمان‌های بین‌المللی به عنوان نهادهای اصلی زمامداری بین‌المللی عموماً فاقد آن می‌باشند. به علت بقای برخی رژیمهای استبدادی نمایندگان این کشورها در سازمان‌های بین‌المللی نمایندگان واقعی ملت‌های خودشان نیستند. از سوی دیگر نمایندگان کشورهای دموکراتیک نیز عموماً در مجامع بین‌المللی رفتاری دوگانه دارند. در حالی که در داخل کشور خودشان به ارزش‌های دموکراتیک و حقوق بشر احترام می‌گذارند در مجامع بین‌المللی، بر اساس منافع سیاسی کشورشان رأی میدهند. بنابراین فقدان ساختارهای دموکراتیک و محور بودن و اولویت داشتن منافع ملی در جامعه بین‌المللی از موانع دیگر پیش روی به زمامداری در عرصه حقوق بین‌الملل است.

در نهایت اینکه جامعه بین‌المللی هنوز فاقد بسترهای ساختاری و تشکیلاتی به زمامداری است. به زمامداری هم در مرحله وضع و تدوین قواعد بین‌المللی هم در مرحله داور و قضاوت و هم در مرحله اجرا و نظارت و تضمین اجرای آن‌ها با مانع روبرو است. به عنوان مثال شورای امنیت که پرنفوذترین و نیرومندترین نهاد در عرصه زمامداری بین‌المللی است. به کشف و احراز حقیقت می‌پردازد. حقایق کشف شده را ارزیابی میکند، در مورد آن‌ها به قضاوت مینشیند و پیرامون آن‌ها تصمیم لازم الاجرا میگیرد و دولت‌ها را ملزم به پیروی از آن می‌نماید. علاوه بر این خود این شورا اجرای تصمیم‌های خود را تضمین می‌کند و حتی در صورت نیاز برای اجرای آن‌ها به زور متوسل میشود در واقع نوعی تمرکز قدرت در شورا وجود دارد که با معیارهای به زمامداری و فراهم شدن زمینه پاسخگویی مسئولیت‌پذیری. قانونمندی و شفافیت هماهنگ نیست اصل تفکیک قوا به عنوان یک اصل سازمانی که در خدمت حقوق بشر و آزادی‌های اساسی بوده و با توزیع و

تبعیت از آنها است. تکامل حقوق بین‌الملل، حقوق بشر را از حمایت بین‌المللی برخوردار نموده است. از یک سو، ارزش‌های پایه‌ای حقوق بشری داعیه جهان شمولی و درنوردیدن مرزهای جغرافیایی را دارند و از سوی دیگر، حکمرانی خوب به‌عنوان یک سازوکار می‌تواند زمینه رعایت حقوق بشر را فراهم کند. حکمرانی خوب و حقوق بشر یک ارتباط وثیق و محکمی با یکدیگر دارند و درون مایه حقوق بشر حق‌هایی است که با ابزارهای حکمرانی خوب می‌تواند محقق و اجرایی شود. هر چند در عرصه بین‌المللی ساختارهایی شبیه به ساختار دولت وجود ندارند، اما نظام بین‌المللی به کمک معاهدات عرف سازمان‌های بین‌المللی دولتی و غیر دولتی شرکت‌های فراملی و مشارکت افراد کم و بیش به صورت قاعده مند عمل می‌نماید در گذشته قاعده مندی امور در داخل کشورها بیشتر با کمک واژه‌های حکومت و دولت توضیح داده می‌شدند. اما با تغییر یافتن نقش دولت‌ها و فضایی که دولت‌ها در آن نقششان را ایفا می‌نمایند، دیگر واژه‌های دولت و حکومت برای تشریح روابط و امور در داخل کشورها کفایت نمیکنند. همین امر موجب کاربرد عام واژه زمامداری در عرصه داخلی شده است. در عرصه بین‌المللی که برخلاف عرصه داخلی هیچ دولت واحدی بر آن حاکم نیست با طبع واژه‌های دولت و حکومت برای توضیح روابط از توان توضیح دهندگی کمتری برخوردارند. به همین علت در سالیان اخیر بسیاری از نویسندگان برای تحلیل امور در سطح بین‌المللی به واژه زمامداری متوسل شده‌اند. علت توسل به واژه زمامداری به جای واژه‌های حکومت و دولت ظرفیت‌هایی است که در این واژه نهفته است. زمامداری مفهومی است که وجود قدرت هم در بیرون و هم در درون نهادها و اقتدار رسمی حکومت را به رسمیت می‌شناسد. تمامی بازیگران را در بر می‌گیرد و مؤید این است که تصمیم‌های اتخاذ شده مبتنی بر روابط پیچیده میان بازیگران بسیار با اولویت‌های مختلف می‌باشد. مفهوم زمامداری طیف کاملی از نهادها و روابط درگیر در فرآیند اداره امور را پوشش

می‌دهد. اصطلاح زمامداری در عرصه داخلی بیشتر به سبک جدید حکومت کردن متفاوت با سبک سلسله مراتبی قدیمی که در آن مقامات حکومتی کنترل خودشان را بر مردم و گروه‌های تشکیل دهنده جامعه مدنی اعمال میکردند اشاره دارد. سبک جدیدی که بازیگران غیر دولتی و اتحادیه‌های خصوصی نیز در شکل‌گیری و اجرای سیاست عمومی مشارکت دارند در عرصه بین‌المللی نیز این امر هر چه بیشتر پذیرفته میشود که حکومت‌ها دیگر تنها یکی از بازیگران‌ها هستند هر چند که بازیگر ویژه و مهمی میباشند سایر بازیگران نیز در این عرصه تأثیر تعیین کننده‌ای بر نتایج فرآیندهای اجتماعی دارند. زمامداری، مفهومی است که در تمامی عرصه‌های تعاملات اجتماعی انسان اعم از خانواده روستا، شهر کشور منطقه و جهان جریان دارد زمامداری به سازکارها و فرآیندهایی اشاره دارد که به وسیله آنها منابع اداره میشوند قدرت اعمال میگردد وظایف عمومی انجام می‌شوند و اعضا منافعشان را بیان میکنند اختلافاتشان را تعدیل مینمایند و حقوق و تکالیف خودشان را به اجرا در می‌آورند. بر اساس این تعریف نحوه زمامداری در عرصه حقوق بین‌الملل مشخص می‌سازد، قدرت در این عرصه چگونه اعمال میشود؟ تصمیم‌های مهم چگونه اتخاذ میشوند؟ منابع حقوقی از قبیل عرف معاهدات اصول کلی چگونه شکل می‌گیرد؟ منافع اعضای مختلف یعنی دولت‌ها سازمان‌های بین‌المللی دولتی و غیر دولتی و افراد چگونه لحاظ میشوند؟ امور و نهادها چگونه مدیریت میگردد؟ اختلافات میان تابعان این نظام چگونه تعدیل میشود؟ و حقوق و تکالیف این تابعان چگونه به اجرا در می‌آیند؟ تجزیه و تحلیل وضعیت به زمامداری در عرصه حقوق بین‌الملل بر عوامل و همچنین ساختارهای رسمی و غیر رسمی دخیل در تصمیم‌گیریها و اجرای آنها در حوزه گسترده تعاملات اجتماعی متمرکز میباشد به بیانی دیگر به زمامداری در عرصه حقوق بین‌الملل مفهومی است که تعاملات میان تمامی بازیگران و ساختارهای رسمی و غیر رسمی موجود در این عرصه را مد نظر

احترام به حقوق بشر مؤلفه‌های مشارکت شفافیت پاسخگویی و حکومت قانون کارآمدترین واژه‌ها هستند. هر چهار مؤلفه مشارکت شفافیت پاسخگویی و حکومت قانون مفاهیمی حقوق بشری هستند که در نظام بین‌المللی حقوق بشر به صورت فراگیر به رسمیت شناخته شده‌اند و بر آن‌ها تأکید شده است. بنابراین میتوان گفت مفهوم به زمامداری در عرصه حقوق بین‌الملل، تحت سر فصل حقوق بشر به خوبی پذیرفته شده است.

از آنجا که به تجربه مشخص شده تمامی گونه‌های حقوق بشر از هم تفکیک ناپذیرند مؤلفه‌های مشارکت پاسخگویی شفافیت و حکومت قانون با سایر گونه‌های حقوق بشر، پیوندی گسست ناپذیر دارند و تحقق هر یک از آن‌ها به تحقق دیگری وابسته است بنابراین حقوق بشر برای به زمامداری در عرصه حقوق بین‌الملل، محمل حقوقی محکمی ایجاد نموده و عامل الزامی شدن آن برای تابعان این نظام حقوقی شده است. علاوه بر نظام بین‌المللی حقوق بشر در دیگر حوزه‌های حقوق بین‌الملل نظیر توسعه محیط زیست حقوق بشر دوستانه و تجارت بین‌الملل نیز مؤلفه‌های شفافیت پاسخگویی، مشارکت و حکومت قانون در ابعاد وسیع توسط معاهدات بین‌المللی به رسمیت شناخته شده‌اند. بنابراین مؤلفه‌های اصلی به زمامداری در عرصه حقوق بین‌الملل به کمک این معاهدات، در عمل به صورت بخشی از تعهدات حقوقی تابعان حقوق بین‌الملل درآمده‌اند. در خصوص پیاده نمودن مؤلفه‌های به زمامداری در ساختار نظام داخلی کشورها، تجربه موفق بسیاری از کشورها نشان می‌دهد نظام داخلی کشورها با هیچ یک از چهار مؤلفه‌ی: حکومت قانون پاسخگویی مشارکت و شفافیت تعارض یا ناسازگاری ذاتی ندارد. به عبارت دیگر نظام داخلی تمامی کشورها به طور بالقوه از توانایی انطباق با این مؤلفه‌ها برخوردار است. هر چند برای عملی نمودن این توانایی جاری سازی دموکراسی و حقوق بشر، ضروری به نظر می‌رسد. اما در خصوص امکان تحقق مؤلفه‌های به زمامداری در ساختار نظام حقوق

دارد. هدف به زمامداری در عرصه حقوق بین‌الملل فراهم ساختن سازنده‌ترین تعامل بین تمامی ذینفع‌ها یعنی تمامی تابعان این نظام حقوقی است تا تمام نهادها و فرآیندها، به تمام ذینفع‌ها، خدمت ارائه دهند. بدیهی است با تعریفی که از واژه زمامداری در اینجا ارائه شد میزان موفقیت حقوق بین‌الملل در رسیدن به اهداف خود انعکاسی از نحوه زمامداری در این عرصه است. بر همین اساس برای تضمین موفقیت این نظام حقوقی نظریه به زمامداری مطرح شده است. اما خوب و مطلوب بودن الگوی زمامداری در هر عرصه بر مبنای اهداف همان عرصه تعیین می‌شود. برای مثال اندیشه به زمامداری در عرصه اقتصاد به کاهش اتلاف بودجه عمومی، سرمایه گذاری در بهداشت آموزش و تأمین اجتماعی، تقویت بخش خصوصی به وسیله اصلاحات نظم دهنده و اصلاح نظام مالیاتی و شفاف سازی و پاسخگویی بیشتر در امور شرکتی و حکومتی اشاره دارد. در عرصه اجتماعات محلی نیز زمامداری به خود سازمانی این جوامع اشاره دارد. یعنی توانایی این جوامع و اجتماعات برای مدیریت منابع مشترک و جلوگیری از تمام شدن این منابع بدون کمک گرفتن از یک دولت رسمی به زمامداری در عرصه اجتماعات محلی بر روی شرایطی بحث میکند که این گونه ترتیبات زمامداری را تسهیل می‌بخشد و آن‌ها را مؤثر، کارآمد و با ثبات می‌سازد.

بنابراین محتوای مفهوم به زمامداری در مقیاسی وسیع به اهدافی وابسته است که برای تحقق آن اهداف به این مفهوم متوسل می‌شویم به عبارت دیگر به زمامداری یک اصل مستقل و قائم به ارزش خویش نیست بلکه بر اصول و ارزش‌های دیگری استوار است. به زمامداری در عرصه حقوق بین‌الملل ارزش و اعتبار خود را و امدار مفاهیمی چون: حکومت قانون پاسخگویی مشارکت و شفافیت می‌یابد. برای تحقق اهداف حقوق بین‌الملل نظیر حفظ صلح و امنیت بین‌المللی توسعه روابط دوستانه در بین ملل حصول همکاری بین‌المللی در حل مسائل بین‌المللی و پیشبرد و ترغیب

آیین‌های که خود این نظام حقوقی تعیین نموده ایجاد شوند. یعنی پیروی فرآیند خلق قواعد حقوق بین‌الملل از این آیینها ملاک اعتبار آنها است. وجود و یا عدم وجود قواعد نیز با اعتبارشان سنجیده می‌شود. در نتیجه هر چند قواعد حقوق بین‌الملل، نتیجه رفتارهای اجتماعی هستند، ولی وجودشان تنها با اعتبارشان هم زمان و همراه است نه با خود رفتار اجتماعی دستوری بودن قواعد حقوق بین‌الملل نیز بیشتر به این معنی است که وقتی این قواعد به وجود می‌آیند، حتی اگر اراده و رفتار دولت‌ها هم تغییر کند آنها همچنان معتبر و لازم اجرا باقی می‌مانند. تغییر این قواعد تنها مطابق آیینهایی که توسط خود نظام حقوق بین‌الملل، معین شده اند صورت می‌گیرد نه به تبع تغییر رفتار و اراده دولت‌ها.

با این تعریف از دقیق بودن و دستوری بودن مشخص می‌شود این دو شرط با هم تعارضی ندارند. حقوق بین‌الملل که خودش یک پدیده اجتماعی است به طور طبیعی با سایر عوامل اجتماعی از جمله سیاست در تعامل متقابل است اما این تعامل مانع استقلال حقوق بین‌الملل از سیاست نیست. بند یک ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری می‌گوید دیوان مأموریت دارد. اختلافاتی را که به آن رجوع می‌شود بر طبق حقوق بین‌الملل، حل و فصل نماید و موازین زیر را به اجرا بگذارد:

ب- عرف بین‌المللی به عنوان رویه‌ای کلی که به صورت قانون پذیرفته شده است.

ج- اصول کلی حقوق که مقبول ملل متمدن است.

این ماده ضمن بیان عرف و اصول کلی به عنوان دو منبع حقوق بین‌الملل، در خصوص عرف دقیق بودن رویه دولت را برای اجتناب از اعتراضی شدن بر دستوری بودن اعتقاد حقوقی تکیه داده است و دستوری بودن اصول کلی حقوق را نیز برای اجتناب از آرمانی شدن آنها بر دقیق بودن عمل شناسایی متکی کرده است. بنابراین استقلال حقوق بین‌الملل از سیاست قابل احراز است و این بدین معنی است که نظام حقوق بین‌الملل نه تنها با مؤلفه‌های

بین‌الملل، حداقل در مورد سه مؤلفه مشارکت پاسخگویی و شفافیت تردید چندانی وجود ندارد، تنها در خصوص امکان برقراری حکومت قانون در این نظام حقوقی ابراز تردید جدی شده است. گفته شده از آنجا که حقوق بین‌الملل مستقل از سیاست نیست اسقرار حکومت قانون در این نظام حقوقی منتفی است. حقوق بین‌الملل بایستی برای اثبات استقلال خود از سیاست هم زمان از دو ویژگی دقیق بودن و دستوری بودن برخوردار باشد دقیق بودن بدین معنی که حقوق بین‌الملل، بر امری دقیق استوار باشد یعنی بر رفتار اراده و منفعت واقعی دولت‌های عضو جامعه و علاوه بر آن قابل راستی آزمایی نیز باشد دستوری بودن نیز بدین معنی است که حقوق بین‌الملل باید صرف نظر از اولویتها و ترجیحات سیاسی دولت‌ها حتی بر علیه مخالف خودش هم اجرا شود. یعنی حقوق بین‌الملل تابعی از تمایلات سیاسی دولت‌ها نباشد بلکه وجودی مستقل داشته باشد و محتوا و اجرای قواعد آن منوط به اراده دولت‌ها نباشد. در این مورد ادعا شده غیر ممکن است بتوان ثابت نمود که یک قاعده یا اصل حقوق بین‌الملل هم زمان هم دقیق است و هم دستوری زیرا هرچه دقیق بودن حقوق بین‌الملل و نزدیکی اصول و قواعد آن به عملکرد دولت ثابت شود به همان میزان سیاسی بودن و دستوری نبودن حقوق بین‌الملل ثابت می‌شود و هر چه دستوری بودن حقوق بین‌الملل و فاصله اصول و قواعد آن با عملکرد دولت ثابت شود حقوق بین‌الملل از زمینه و متن اجتماعی خودش فاصله می‌گیرد و آرمانی و غیر دقیق می‌شود. علی‌رغم ادعای فوق از آنجا که حقوق بین‌الملل یک پدیده اجتماعی است و انسان در ساخت آن نقشی اساسی دارد استقلال حقوق بین‌الملل از سیاست نمیتواند به معنای فاصله کامل حقوق بین‌الملل از سیاست بین‌الملل باشد اگر حقوق بین‌الملل پدیده‌ای اجتماعی، غیرطبیعی و محصول دست بشر است بنابراین سیاست در آن نفوذ و دخالت دارد. شرط دقیق بودن نیز بیشتر به این معنی است که قواعد حقوق بین‌الملل می‌بایستی مطابق

تصمیم‌های لازم الاجرا میگیرد و دولت‌ها را ملزم به پیروی از آنها میکند. علاوه بر این شورای امنیت اجرای تصمیم‌ها را تضمین می‌کند و حتی در صورت نیاز برای اجرای آنها به زور متوسل میشود. در واقع نوعی تمرکز قدرت در شورا وجود دارد که با معیارها به زمامداری و فراهم شدن زمینه پاسخگویی مسئولیت‌پذیری قانونمندی و شفافیت سازگار نیست. نه مفاهیم حکومت قانون پاسخگویی مشارکت و شفافیت مفاهیم جدیدی هستند که به تازگی ابتکار شده باشند و نه موانع پیش روی اجرای این مفاهیم در عرصه حقوق بین‌الملل، موانعی تازه کشف شده هستند. فلسفه طرح اندیشه به زمامداری در عرصه حقوق بین‌الملل از یک طرف در شناخت ظرفیتهای مفاهیم حکومت قانون پاسخگویی مشارکت و شفافیت ریشه دارد و از طرف دیگر بر آگاهی از موانع پیش روی آنها مبتنی است. اندیشه به زمامداری این مفاهیم را در زیر چتر یک مفهوم جمع آورده تا از ظرفیتهای هر یک از آنها برای رفع موانع دیگری استفاده نماید. این نکته ظریفی است که مجموعه‌ی یافته‌های این رساله ما را به سوی آن هدایت می‌نماید. یافته‌های این رساله نشان میدهند مؤلفه‌های چهارگانه به زمامداری در عرصه حقوق بین‌الملل همدیگر را تحت پوشش متقابل دارند و هر یک از آنها در درون دیگری دارای باز خورد متقابل است. هر یک دیگری را تقویت مینماید و این بازخورد و تأثیر گذاری متقابل مساعدترین زمینه برای تحقق به زمامداری در عرصه حقوق بین‌الملل است. می‌توان جهت روشن شدن بهتر باز خورد متقابل مؤلفه‌های به زمامداری در عرصه حقوق بین‌الملل به چند مورد مهم آن به اختصار اشاره نمود: نخست آنکه شفافیت در عرصه حقوق بین‌الملل زمینه پاسخگویی بیشتر در این عرصه را فراهم می‌آورد. دسترسی به اطلاعات یک جنبه کلیدی پاسخگویی است. با در اختیار داشتن اطلاعات بهنگام و مربوط در مورد این که یک نهاد در حال انجام چه کاری می‌باشد، هر یک از ذینفعان داخلی و بیرونی آن فرصت بهتری برای پاسخگو نگه داشتن نهاد مربوطه در

مشارکت پاسخگویی و شفافیت بلکه با مؤلفه حکومت قانون نیز هیچ گونه تعارض ذاتی ندارد و این مؤلفه را میتوان به تمامی در این نظام حقوقی جاری ساخت. علاوه بر این نبود یک دولت جهانی در عرصه بین‌المللی هم نمی‌تواند دلیلی بر عملی نبودن به زمامداری در عرصه حقوق بین‌الملل باشد. هر چند که یک حکومت جهانی وجود ندارد که با حمایت آن بتوانیم مدل به زمامداری را در عرصه حقوق بین‌الملل پیاده نماییم. مشاهده تجربه ناکام ملتهایی که علی رغم داشتن چند هزار سال تاریخ حکومت و حکومت داری هنوز پدیده استبداد بر توانمندیها و استعدادهایشان با منع مشارکت آنها قفل می‌زند، نشان می‌دهد وجود یک حکومت واحد نه تنها شرط ضروری به زمامداری نیست بلکه میتواند از قوی ترین و شکست ناپذیرترین موانع به زمامداری باشد. در نتیجه عدم وجود یک دولت جهانی، نه تنها امر نامیمونی نیست بلکه همین کاستی این امکان را فراهم مینماید که جامعه بین‌المللی که از حیات واقعی آن چند دهه بیشتر نمی‌گذرد بتواند در قیاس با جوامع داخلی که هزاران سال قدمت دارند در مدت زمان بسیار کوتاه تری انسان محور شود. در سطح اتحادیه اروپا نیز دولت حاکمی وجود ندارد اما به زمامداری جریان دارد و رو به تکامل است. علی رغم امکان بالقوه تحقق مؤلفه‌های به زمامداری در عرصه حقوق بین‌الملل، عملیاتی نمودن به زمامداری در این عرصه با موانع و کاستیهای ساختاری و تشکیلاتی متعددی روبرو می‌باشد. به زمامداری هم در مرحله وضع و تدوین قواعد بین‌المللی وهم در مرحله داوری و قضاوت و هم در مرحله اجرا و نظارت و تضمین اجرای قواعد حقوق بین‌الملل با موانع اجرایی روبرو است. تنها کافی است برای نمونه به وضعیت مؤلفه‌های به زمامداری در عرصه فعالیت شورای امنیت نگاه کنیم شورای امنیت که پرنفوذترین و نیرومندترین نهاد در عرصه حقوق بین‌الملل است به کشف و احراز حقیقت می‌پردازد حقایق کشف شده را ارزیابی می‌کند. در مورد آنها قضاوت میکند و پیرامون آنها

اختیار خواهند داشت برای آنکه یک سازمان در مقابل فعالیت هایش پاسخگو باشد، ذینفعان آن می‌بایستی قادر باشند که بدانند چه کسی مسئول چه اقدامی است؟ برای آنکه مردم بتوانند مسئولین نهادهای ملی و بین‌المللی را به پاسخگویی را دارند باید قادر به بررسی موشکافی و ارزیابی عملکرد آنها باشند و این نیازمند آن است که به اطلاعات مربوطه دسترسی داشته باشند. بنابراین شفافیت پاسخگویی را تسهیل و فرار از پاسخ دهی را سخت می‌سازد. علاوه بر این شفافیت به استقرار حکومت قانون نیز کمک می‌نماید یکی از ارکان حکومت قانون روشن بودن خود قوانین و مشخص بودن حقوق و تکالیف و مسئولیت‌ها است بنابراین شفافیت قواعد و مسئولیت‌ها، استقرار حکومت قانون در عرصه حقوق بین‌الملل را تسهیل می‌بخشد. دوم آنکه در پرتو اندیشه به زمامداری مؤلفه حکومت قانون درباره چگونگی وضع قانون نیز حکم دارد. حکم مؤلفه حکومت قانون شفاف و مشارکتی بودن فرآیند شکل‌گیری قوانین و پاسخگو بودن واضعان و مجریان قانون در مقابل پیامدهای آن است. این حکم مانع می‌شود که حکومت به وسیله قانون جانشین حکومت قانون شود. بنابراین حکومت قانون بر ضرورت شفافیت مشارکت و پاسخگویی تأکید دارد و این مؤلفه‌ها نیز زمینه ساز استقرار حکومت قانون هستند. سوم اینکه در گذشته مفهوم پاسخگویی در عرصه حقوق بین‌الملل، بیشتر محدود به پاسخگویی دولت‌ها میشد و تحت عنوان مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها مطرح بود. اما در چارچوب اندیشه به زمامداری مفهوم پاسخگویی تمام تابعان حقوق بین‌الملل را در بر گرفته است. پاسخگویی از مجرای نهاد مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها توان محدودی برای کمک به استقرار حکومت قانون در عرصه حقوق بین‌الملل دارد. یکی از علل ریشه‌ای این محدودیت نیز طبیعت افقی نظام بین‌المللی است. نظامی که در آن عملکرد سازکارهای مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها همچنان به ابتکار عمل خود دولت‌ها وابسته است. دولت‌ها ممکن است به دلایل متعددی

در این مسیر اقدام نکنند تا زمانی هم که یک دولت به مسئولیت دولت متخلف استناد نکند مسأله مسئولیت آن دولت متخلف مطرح نمی‌شود. این امر حقوق مسئولیت دولت را در مورد بخش بزرگی از نقض حقوق بین‌الملل، غیر عملیاتی می‌سازد و مانع بزرگی برای تحقق حکومت قانون در عرصه حقوق بین‌الملل است. اما پاسخگویی در مفهومی که اندیشه به زمامداری از آن ارائه می‌دهد با ملزم ساختن تمام بازیگران عرصه حقوق بین‌الملل به پاسخگویی به تمامی ذینفعان کمک شایانی به برقراری حکومت بین‌المللی قانون تلقی می‌شود. یافته‌های این رساله همچنین نشان می‌دهند علاوه بر آنکه هر یک از چهار مؤلفه حکومت قانون پاسخگویی مشارکت و شفافیت یکدیگر را حمایت و تقویت می‌نمایند تقویت هر یک از این مؤلفه‌ها در یک حوزه حقوق بین‌الملل میتواند به تقویت همان مؤلفه در یک حوزه دیگر کمک نماید. بنابراین میتوان با تقویت یکی از مؤلفه‌های به زمامداری در یک حوزه حقوق بین‌الملل تا حدودی ضعف همان مؤلفه در یک حوزه دیگر را جبران نمود برای مثال بسیاری از مشکلات تحقق پاسخگویی در عرصه حقوق بین‌الملل ناشی از این حقیقت است که زمامداری در سطوح مختلفی محلی ملی منطقه‌ای بین‌المللی عمل مینماید. اما سازکارهای پاسخگویی در یک سطح می‌توانند پاسخگویی در سطوح دیگر را تکمیل کنند و خلاءهای آنها را پر نمایند یا حتی پاسخگویی در یک سطح سطوح دیگر را نیز در برگرد. در برخی موارد پاسخگو ساختن دولت‌های عضو یک سازمان بین‌المللی میتواند بخشی از حفره پاسخگویی سازمان‌های بین‌المللی را پر نماید. آئینهای موجود در سطح داخلی نظیر سازکارهای پارلمانی دادگاه‌ها و مجالس محلی نیز میتوانند کاستی سازکارهای پاسخگویی در سطح بین‌المللی را کاهش دهند. داده‌های این پژوهش نشان می‌دهند در میان حوزه‌های مختلف حقوق بین‌الملل، حوزه تجارت و اقتصاد بین‌الملل، حوزه مساعدتری برای تحقق به زمامداری است. از آنجا که شفافیت پاسخگویی، مشارکت و

این حوزه آمادگی بیشتری برای مشارکت در سازکارهای تعبیه شده در این حوزه دارند و حکومت قانون را با رضایت بیشتری می‌پذیرند. در مجموع هر چند به زمامداری در عرصه حقوق بین‌الملل با حوزه نظام بین‌المللی حقوق بشر بیشترین پیوند معنایی را دارد اما حوزه تجارت بین‌الملل مناسب‌ترین حوزه برای عملیاتی نمودن و تقویت به زمامداری در عرصه حقوق بین‌الملل است.

بنابراین با توجه به باز خورد متقابلی که مؤلفه‌های به زمامداری در یکدیگر دارند و نقشی که می‌تواند تقویت به زمامداری در یک حوزه بر به زمامداری در حوزه‌های دیگر داشته باشد. پیشنهاد می‌شود با مطالعه عمیق‌تر موضوع زمینه نظری استفاده از موقعیت بهتر به زمامداری در حوزه تجارت و اقتصاد بین‌الملل برای تقویت مؤلفه‌های به زمامداری در سایر حوزه‌های حقوق بین‌الملل فراهم شود در حوزه اقتصاد تغییر عمودی از زمامداری ملی به زمامداری بین‌المللی صورت گرفته است بازارهای بین‌المللی شرکتی چند ملیتی آژانس‌هایی که تعاملات اقتصادی را تنظیم مینمایند و نهادهای استانداردسازی بین‌المللی اهمیت و نقش فزاینده‌ای پیدا نموده‌اند. بنابراین به زمامداری در این حوزه می‌تواند موتور حرکت به زمامداری در تمامی عرصه‌های حقوق بین‌الملل باشد.

برای مستدل شدن بهتر این پیشنهاد میتوان به نقش سازکارهای تجاری بر رفتار و گفتار دولت روسیه در جریان حمله اخیر این کشور به گرجستان اشاره نمود. در ابتدای این بحران مقامات روسی از آمادگی خود برای آغاز جنگ سرد تازه‌ای سخن میگفتند، اما پس از آنکه این بحران تأثیر منفی شدید بر روی بازار سهام این کشور گذاشت نحن مقامات روسی به سرعت تغییر کرد. هر چند هنگام حمله روسیه به گرجستان سازکارهای حقوق بین‌الملل مخصصات یا سازکارهای قضایی بین‌المللی نتوانستند در این زمینه کار مهمی انجام دهند، ولی سازکارهای اقتصادی و تجاری که توسط حقوق بین‌الملل اقتصادی و حقوق تجارت بین‌الملل نظام

حکومت قانون اصولی حیاتی برای عملکرد صحیح و منظم اقتصاد بین‌الملل می‌باشند مؤلفه‌های به زمامداری به ویژه شفافیت در این عرصه با استقبال بیشتری مواجه شده‌اند. شفافیت در موافقت نامه‌های فراملی بسیاری در حقوق بین‌الملل اقتصادی، مفهوم حقوقی به رسمیت شناخته شده‌ای است. متخصصان امر اهمیت شفافیت در سیستم کات و سازمان جهانی تجارت را با اصول بسیار مهم رفتار ملی و ملت کامله الو داد مقایسه کرده‌اند. زیرا شفافیت عملیات بازارهای مالی را تسهیل میکند و باعث کاهش وقوع بحرانهای مالی می‌شود. نبود شفافیت در حوزه تجارت بین‌الملل هزینه معاملات را بالا می‌برد و خود نوعی مانع در مقابل کالاهای خارجی ایجاد مانع میکند و میتواند شبیه یک تعرفه عمل نماید. همین عوامل موجب شده دولت‌ها از گسترش شفافیت در این حوزه حمایت نمایند. بر همین اساس بسیاری از موافقت نامه‌های اخیر سازمان جهانی تجارت نظیر موافقت نامه عمومی تجارت خدمات موافقت نامه اعمال اقدامات بهداشتی و بهداشت گیاهی موافقت نامه موانع فنی تجارت موافقت نامه خرید تدارکات دولتی موافقت نامه ضد قیمت شکنی، موافقت نامه یارانه‌ها و اقدامات جبرانی موافقت نامه اقدامات سرمایه گذاری مرتبط با تجارت موافقت نامه جنبه‌های تجاری حقوق مالکیت فکری و موافقت نامه حفاظت‌ها بر لزوم شفافیت، تأکید نموده‌اند. تعهد گسترده دولت‌ها به اصل شفافیت در موافقت‌های مذکور مبین انگیزه‌های قوی آنها در این زمینه است. این در حالی است که بسیاری از دولت‌ها در حوزه‌ای مثل کنترل تسلیحات یا حقوق بشر انگیزه بسیار کمتری برای متعهد ساختن خود به یکی از مؤلفه‌های به زمامداری دارند. علاوه بر این از آنجا که منطق حقوق تجارت و سرمایه گذاری بین‌المللی پیش بینی پذیری امر سرمایه گذاری و تجارت است دولت‌ها در این حوزه آمادگی بیشتری دارند که اختلافات خودشان را از طریق نهادهای بین‌المللی نظیر رکن حل اختلافات سازمان جهانی تجارت حل و فصل نمایند. به عبارت دیگر دولت‌ها در

بین‌المللی در شکل رایج آن‌ها که عموماً تحریم‌های تجاری می‌باشند روابط کشور تحریم شده با جامعه بین‌المللی را محدود می‌نمایند به عبارت دیگر میزان مشارکت آن کشور در سازکارهای بین‌المللی را کاهش می‌دهند. کاهش می‌دهند. کاهشی که حداقل یکی از چهار مؤلفه به زمامداری یعنی مؤلفه مشارکت را تضعیف می‌نماید با توجه به پیوندی که میان مؤلفه‌های به زمامداری وجود دارد. تضعیف مؤلفه مشارکت بازخوردی منفی در سایر مؤلفه‌ها دارد و آن‌ها را متزلزل می‌سازد. بنابراین تحریم‌ها می‌توانند بر میزان پاسخگویی و شفافیت کشور مورد تحریم تأثیر منفی داشته باشند. شاید علت اینکه کارنامه حقوق بشر اکثر کشورهایی که شورای امنیت علیه آن‌ها تحریم‌های اقتصادی وضع نموده بدتر شده است ریشه در همین نکته داشته باشد بنابراین پیشنهاد می‌شود اثرات احتمالی تحریم‌های اقتصادی بر مؤلفه‌های به زمامداری مورد مطالعه قرار گیرد. با این هدف که اگر اثر منفی تحریم‌ها بر به زمامداری به طور قطعی احراز شد، مبحث تحریم‌های هوشمند که سعی دارد تحریم‌ها به نوعی اعمال شوند که خودشان موجب نقض حقوق بشر نشوند، بسط داده شود و تحریم‌هایی اعمال شود که اثر منفی کمتری بر به زمامداری در عرصه حقوق بین‌الملل داشته باشد. در غیر این صورت امکان دارد تحریم‌ها که ضامن اجرای حقوق بین‌الملل پنداشته می‌شوند به ابزاری علیه خود حقوق بین‌الملل تبدیل شوند.

#### مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

#### تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

### EXTENDED ABSTRACT

In the contemporary framework of international jurisprudence, the concept of "good governance" has gradually emerged as a dominant paradigm supplanting the traditional doctrine of absolute sovereignty. This transformation is anchored in the shift

مند شده اند. در نهایت این کشور را وادار به عقب نشینی نمودند. این نشان از وابستگی حوزه‌های مختلف حقوق بین‌الملل به یکدیگر و امکان رفع مشکلات یک حوزه با بهره‌گیری از ظرفیت حوزه‌های دیگر دارد.

با توجه به آنکه در دهه‌های اخیر سازکارهای سنتی زمامداری بی‌ثبات و متزلزل شده اند و ترتیبات جدید زمامداری ظهور کرده اند تغییرات زمامداری در حوزه‌های عمومی، خصوصی نیمه خصوصی و در سطوح جهانی فراملی منطقه‌ای و محلی توسط رشته‌های علمی متعددی نظیر علوم سیاسی مدیریت عمومی اقتصاد علوم اداری مدیریت بازرگانی تاریخ و جامعه‌شناسی مورد مطالعه قرار گرفته است. از این رو پیشنهاد میشود با یک مطالعه تطبیقی بین این علوم از یافته‌های آن‌ها برای بهبود زمامداری در حقوق بین‌الملل استفاده شود. این پیشنهاد با این امید طرح می‌شود که نتایج این مطالعه بتواند وسیله‌ای برای مقایسه نمودن و یادگیری متقابل و الهام‌گیری نظری شود. وابستگی متقابل سطوح محلی، ملی و منطقه‌ای در جهان امروز و همچنین پیوندهای میان حوزه‌های مختلف زمامداری جهانی حوزه‌های تجارت حقوق بشر سرمایه‌گذاری محیط زیست و ارتباطات چنین مطالعه تطبیقی را لازم و مفید می‌سازد.

پیشنهاد سومی که طرح آن در اینجا مفید به نظر می‌آید بررسی تأثیر احتمالی تحریم‌های بین‌المللی بر به زمامداری در عرصه حقوق بین‌الملل است. نویسنده رساله بر مبنای تحقیقات خود در چارچوب این پژوهش به این نتیجه رسیده است که وضع تحریم‌های بین‌الملل علیه یک کشور می‌تواند آثار مخربی بر به زمامداری در عرصه حقوق بین‌الملل داشته باشد. تحریم‌های

from centralized, unchecked state power toward governance models emphasizing accountability, transparency, and responsibility with regard to human rights. As global interconnectedness intensifies in economic, political, and social spheres, the necessity for redefining sovereignty in light of



human dignity and legal restraint becomes more evident. The evolution of good governance, particularly in international law, is underpinned by foundational pillars—rule of law, participation, accountability, and transparency—which collectively ensure the realization of human rights as a global imperative. The failure of international law to decisively intervene in major crises such as the Israeli-Palestinian conflict or the humanitarian catastrophe in Darfur reveals its limitations in practice, further legitimizing the demand for good governance as a rectifying framework (Salehi, 2018). While democracy remains an aspirational ideal in global governance, structural impediments such as the absence of a global electorate render its full application problematic. Nonetheless, good governance emerges as a conceptual tool capable of mediating between the realpolitik of state behavior and the normative demands of human rights (Rajabi, 2023).

The compatibility between good governance and human rights is not universally accepted. Critics argue that the objectives of governance programs—primarily aimed at development and economic efficiency—often diverge from the normative purpose of human rights, which seeks to guarantee legal and moral protections for individuals (Amartya, 2003). The difference in orientation between development-focused governance and rights-centered protection is further amplified by the distinction between enforceable legal obligations (as in human rights) and soft-law policy recommendations (as in governance programs). Furthermore, donor-driven interpretations of good governance often view it merely as an instrument to enhance economic capacity and public service delivery, thus neglecting or even infringing upon the more intrinsic legal dimensions of human rights. However, a more analytical approach that aligns governance with legal principles, particularly those enshrined in human rights treaties, reveals a

stronger conceptual synergy between the two domains. This alignment is facilitated by the gradual juridification of governance concepts, such as the right to information, transparency in public administration, and access to justice, all of which are integral to both frameworks (Zamani, 2012).

The universality of human rights has evolved from its early institutional manifestations in treaties such as the Peace of Westphalia (1648) and the Congress of Berlin (1878), to the more comprehensive post-World War regimes shaped by the League of Nations and the United Nations (Rasekh, 2005; Zakerian, 2002). Although early international agreements primarily focused on the protection of religious and ethnic minorities, the mid-20th century witnessed the institutionalization of human rights through landmark instruments like the Universal Declaration of Human Rights (1948), the International Covenant on Civil and Political Rights (1966), and the International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights (1966). These documents established legal standards and monitoring mechanisms, such as treaty bodies and special rapporteurs, which hold sovereign states accountable for violations. In this context, states are obligated not merely to respect but also to fulfill and protect human rights, thereby necessitating the kind of institutional integrity that good governance seeks to establish. In other words, without robust governance mechanisms, the implementation of human rights treaties remains largely aspirational (Mirabbasi, 2009).

The interdependence between democracy and good governance further complicates the discourse. On one hand, the functional pillars of governance—participation, rule of law, and accountability—are foundational elements of democratic systems. On the other hand, various development models, especially those observed in East Asian countries like South

Korea and Singapore, challenge the notion that democracy is a prerequisite for economic development (Chibba, 2009). Critics of the Western model of liberal democracy argue that social order, collective welfare, and centralized policymaking—as found in some authoritarian regimes—have proven more effective in achieving rapid developmental goals. However, thinkers like Amartya Sen counter this view by reconceptualizing development as a process of expanding human freedoms, arguing that political liberties and democratic participation are not merely instrumental to development but are themselves intrinsic components of human well-being (Amartya, 2003). Thus, democracy and good governance can be mutually reinforcing under a paradigm that views freedom as both the means and end of development.

The historical trajectory of governance also highlights the incremental expansion of its scope from economic management to broader legal and ethical considerations. Initially promoted by international financial institutions like the World Bank to counteract the failures of structural adjustment programs, the governance agenda has evolved to include strong normative commitments to human rights, justice, and equality. These commitments are not merely rhetorical; they have been codified in various United Nations declarations and resolutions, including the Vienna Declaration (1993), which emphasized the indivisibility and interdependence of all human rights. Moreover, the Millennium Declaration reaffirmed the UN's dedication to democracy, rule of law, and good governance as essential to achieving human dignity and sustainable development. The growing involvement of international courts and quasi-judicial bodies in adjudicating governance-related violations further reinforces the transformation of governance from a policy tool to a binding legal framework (Irvin & Stansbury, 2004).

Despite the normative convergence between good governance and human rights, significant barriers remain, particularly in the international legal arena. These include the heterogeneity of political regimes, disparities in legal traditions, and resistance from states prioritizing national sovereignty over collective responsibility. The lack of a centralized enforcement authority at the global level also weakens the capacity of international law to compel compliance. Nonetheless, the interdependence of contemporary challenges—ranging from climate change to public health and conflict resolution—necessitates a cooperative global order governed by shared norms. Good governance, through its emphasis on inclusive decision-making, equitable resource distribution, and institutional transparency, offers a pragmatic framework for operationalizing human rights at the transnational level. It also provides a foundation for holding states accountable without undermining their autonomy, thereby balancing sovereignty with global solidarity. In this way, good governance not only facilitates the implementation of human rights norms but also serves as a metric by which the legitimacy and efficacy of governance itself can be evaluated.

In conclusion, good governance and human rights are not only compatible but potentially complementary in achieving the overarching goal of human dignity and social justice. While their conceptual origins and operational mechanisms may differ, their ultimate purpose—to improve the lives of individuals and ensure fair and accountable governance—aligns closely. The incorporation of human rights standards into governance practices enhances the legitimacy, accountability, and effectiveness of state institutions. Conversely, the embedding of governance principles within the architecture of international human rights law strengthens the mechanisms of

enforcement and compliance. Rather than viewing these paradigms as isolated or contradictory, an integrated approach that leverages the normative strengths of both is essential for addressing the complex challenges of global governance in the 21st century.

### References

- Amartya, S. (2003). *Development and Freedom*. Ministry of Foreign Affairs Publications.
- Chibba, M. (2009). Governance and Development: The current Role of Theory, Policy and Practice. *World Economics*(10).
- Irvin, A. R., & Stansbury, J. (2004). Citizen Participation in Decision Making: Is It Worth the Effort? *Public Administration Review*, 64(1). <https://doi.org/10.1111/j.1540-6210.2004.00346.x>
- Mirabbasi, S. B. (2009). *The Global System for Evaluating and Protecting Human Rights* (Vol. 1PB - Jungle Publications).
- Noghrekar, M. S. (2012). *The Prosecutor in the Balance of Human Rights and Citizenship*. Javdaneh and Jungle Publications.
- Rajabi, S. (2023). Good Governance.
- Rasekh, M. (2005). Theory of Rights and International Human Rights. *Legal Research Journal*(41).
- Salehi, A. (2018). *Governance in the Realm of International Law*. Ostad Shahriar Publishing.
- Zakerian, M. (2002). *Human Rights in the New Millennium*. Faculty of Law and Political Science Publications, University of Tehran.
- Zamani, S. Q. (2012). *International Law*. Shahr-e Danesh Publishing.